

پیام فدائی

ارگان چریکهای فدائی خلق ایران

بها: ۵۰ پسن

دوره جدید

آبان و آذر ۷۳

- * سرسختن
- * به مناسبت انتشار دوره جدید "پیام فدائی"
- * در افشای دیکراسی طلبی‌های دروغین
- * استقراض خارجی: بازسازی حال یا تاراج آینده



The miner's strike

سرکوب اعتصاب معدنچیان بریتانیا، جلوه‌ای از دیکراسی غربی

سرسختی

گسترش اپورتونیزم، در بحران بسر میرسد و اشرعابها و پراکنگی‌های روزافزون جلوه باری از این بحران بود، به تبع تأثیرات این وقایع با بحرانهای بیشتری مواجه گردیده است.

تحت تأثیر این بحران یأس و ناامیدی نسبت به امکان پیروزی سوسیالیسم، بدبینی به مبارزه سیاسی، بی‌اعتمادی به کار تشکیلاتی و سیطره وسیعی یافته و موجب شده است که حتی بخشی از روشنفکران چپ - و یا به بیان دقیق تر سابقا چپ - همصدا یا بورژوازی از "پایان مارکسیسم" سخن گفته و با نسبت دادن هر آنچه که در شوروی و آمارش روی داده به سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا آندر مزایا و ارجحیت های دمکراسی های غربی دانسخن دهند و آگاهانه فراموش کنند که "بهشتی" که بورژوازی نوید آنرا میدهد و "تظم نوینی" که تبلیغ میشود هیچ چیز نیست جز همان نظم جنایتکارانه ای که بر بنیان استثمار و غارت کارگران و زحمتکشان و به اعتبار زندان و شکنجه و سرکوب خونین مبارزات آنها و ایجاد یک جهنم واقعی برای توده ها برقرار گشته است.

برخی دیگر از روشنفکران چپ نیز در شرایط بحران کنونی در مقابل تهاجم ایندولوژیک بورژوازی به سوسیالیسم لنگ انداخته و حال چاره را در آن دیده اند که برای باصطلاح دمکرات جلوه دادن خود و سازمان خویش حدالامکان از فرهنگ مارکسیستی کمتر استفاده کنند و بخصوص از بکار بردن کلمات و عبارات "خطرناک" و "مسئله ساز" همچون "دیکتاتوری پرولتاریا" برهیز نمایند. اینان البته ناتوان از درک این واقعیت هستند که تهاجم ایندولوژیک امپریالیستها بر علیه جنبش کمونیستی و بالطبع جنبش کارگری در سراسر جهان خود بیاتر ترس و وحشت آنها از قدرت طبقه کارگر و کمونیسم بمثابه علم شرایط رهائی این طبقه می باشد و اتفاقا چنین تهاجمی نشان میدهد که بورژوازی امپریالیستی که بخصوص اینک با بحرانهای شدیدی دست به گریبان است تا چه حد از کمونیسم و جنبش کارگری هراسناک می باشد. بنابراین روشنفکران مذکور نمیتوانند بفهمند که راه مقابله با تهاجم ایندولوژیک بورژوازی نه لنگ انداختن در مقابل آن بلکه دفاع هرچه وسیعتر از مارکسیسم و تلاش هرچه شدیدتر در جهت تحقق این تئوری انقلابی می باشد.

با توجه به چنین واقعیت هائی است که امروزه دفاع از مارکسیسم و مقابله با تبلیغات ضدانقلابی بر علیه آن اهمیتی به مراتب بیشتر از قبل یافته و به عبارت دقیق تر به صورت یکی از مهمترین وظایف کمونیستها در آمده است. از طرف دیگر در شرایط تشتت و پراکنگی در صفوف کمونیستها و اشاعه یأس و ناامیدی در بیسن روشنفکران چپ و در شرایط انفعال و سیاست گریزی، کنکاش دریافتن راههای برون رفت از بن بست حاکم بر جنبش کمونیستی وظیفه انقلابی بس خطیری است که بر دوش روشنفکران کمونیست قرار گرفته و هر کمونیستی موظف است در حد توان به آن پاسخ

برکسی پوشیده نیست که جنبش کمونیستی ایران سالهاست با بحرانی حاد دست به گریبان میباشد ولی متأسفانه نه تنها تا کنون در رابطه با تخفیف و حل این بحران اقدامات موثری صورت نگرفته است، بلکه در سالهای اخیر بدنبال تحولات ایجاد شده در سطح جهانی این بحران شدت و حدت بیشتری نیز یافته است.

واقعیت این است که سقوط شوروی و آمارش به اعتبار سوسیالیسم در اذهان بخش بزرگی از مردم، کارگران و روشنفکران چپ لطمات بزرگی وارد ساخته و جنبش کمونیستی را در سراسر جهان با بحران بزرگی مواجه ساخت. این امر بویژه از آنجا امکان پذیر گشت که:

اولا، احزاب حکم در این کشورها برای تسهیل استثمار و غارت کارگران و زحمتکشان فریکاراته خود را احزاب کمونیست و نظام اقتصادی - اجتماعی حکم در این کشورها را سوسیالیسم قلمداد مینمودند و در عین حال دستگاه عظیم تبلیغاتی آنها نیز همواره در تلاش بود تا تحت پوشش "سوسیالیسم واقعا موجود" حکمیت استبدادی خویش را از انظار توده ها مخفی نموده و احزاب و رژیمهای موجود را ادامه طبیعی انقلابات و مبارزات طبقه کارگر در این کشورها جلوه دهد.

ثانیا، کمونیستهای که با تکیه بر انحراف حزب کمونیست شوروی از مارکسیسم و سلختمان سوسیالیسم و یاغلبه رویزیونیسم در حزب کمونیست شوروی و احزاب حکم در بلوک شرق به تغییر ماهیت این احزاب و بالطبع رژیمها تاکید می کردند در عمل نتوانسته بودند ضمن بسیج و سازماندهی وسیع طبقه کارگر در زیر پرچم مارکسیسم واقعی در راستای ایزوله نمودن و طرد کامل افکار و روشهای انحرافی در جنبش کارگری و کمونیستی گامهای اساسی بردارند.

ثالثا، این تحولات جنبش کمونیستی را با سوالات هنوز پاسخ داده نشده ای مواجه ساخته و ضرورت تحلیل جدید از شرایط نوین را با برجستگی در مقابل کمونیستها قرار داد. واقعیتی که عدم پاسخگویی به آن بر سررد گسی و آشفته فکری در صفوف کمونیستها دامن زده است.

بنا بر این جنبش کمونیستی در ایران که از قبل و بویژه بدنبال شکست قیام بهمن و دنباله روی بخش بزرگی از سازمان فدائشی از ارتجاع حاکم و

بمناسبت انتشار دوره جدید

پیام فدائی

شرایط مبارزه در داخل کشور و شرکت موثر در مبارزات توده ها بی‌شمر مانده بود، باعث آن شد که ما دیگر نه امکاتی برای فعالیت در صفوف جنبش خلق کرد داشته باشیم و نه بتوانیم از امکات مبارزاتی دیگری که در این منطقه در مقابلمان قرار داشت، استفاده کنیم.

شرایط جدید بالطبع اوضاع جدیدی را در سازمان ما بوجود آورد که در آن دوره بخصوص باید به مباحثات وسیعی اشاره نمود که در رابطه با چگونگی خروج از بن بستهای موجود در صفوف ما، جریان داشت. این مباحثات روی این سوال اساسی که برنامه عمل تشکیلات با توجه به امکات و توانائی‌هایش و شرایطی که در آن قرار گرفته چه میتواند و یا می‌بایست باشد متمرکز گردید. مسلماً شناخت واقعیات و درک تغییرات بتدریج ایجاد شده در وضعیت تشکیلات گام نخست برای پاسخگونی صحیح به مسئله فوق‌الذکر بود. در این رابطه مباحثات زیادی در درون تشکیلات در گرفت و آنچه قبل از هر چیز مورد تاکید قرار گرفت ضرورت برخورد عینی با واقعیات بدون توجه به هرگونه ملاحظه ای و فراتر رفتن از مصلحت گرایی‌های رایج در میان اغلب جریانات سیاسی بود. بر این اساس در جریان مباحثات این دوره از جمله واقعیات زیر مورد توجه و تاکید قرار گرفت.

۱- علیرغم همه تلاشهایی که در این سالها در صفوف سازمان ما برای احیا و گسترش تشکیلات در داخل کشور سازمان یافته است، ما نه تنها نتوانسته ایم در بطن شرایط اجتماعی جامعه خویش قرار گرفته و پراتیک مبارزاتی تشکل خود را گسترش دهیم بلکه عملاً هرچه بیشتر تضعیف شده و مجبور به تمرکز در اروپا گشته ایم.

۲- جنبش کمونیستی ایران و بالطبع سازمان ما نتوانسته است در جهت حل بن بستی که در آن قرار گرفته گام بردارد و در نتیجه عملاً و بخصوص با توجه به تحولات عظیمی که در سالهای اخیر در سطح بین المللی رخ داده و یکی از نتایجش اشاعه یأس و ناامیدی گسترده ای در میان روشنفکران کمونیست میباشد، در ابعاد وسیع تری با بحران مواجه شده است.

۳- عدم توانائی سازمانهای سیاسی موجود و از جمله سازمان ما در فائق آمدن بر بحرانی که با آن مواجه بوده و می‌باشند و راهگشایی برای خروج از بن بستی که در آن قرار گرفته اند باعث گردیده که بتدریج ارتباطات این سازمانها با جامعه کاملاً قطع گردیده و امکان جذب نیرو از جامعه خویش را

دوره جدید 'پیام فدائی' بدنبال وقفه ای نسبتاً طولانی و در شرایط کاملاً متفاوتی نسبت به گذشته منتشر میشود. مبین این تفاوت نه فقط تغییراتی است که در سالهای اخیر در وضعیت تشکیلات ما ایجاد شده بلکه آن تحولاتی نیز میباشد که بدنبال فروپاشی شوروی و کشورهای بلوک شرق، پایان 'جنگ سرد' و از بین رفتن سیمای سیاسی دو قطبی جهان در اوضاع بین المللی بوجود آمده است. در رابطه با مورد دوم، بررسی دلائل سقوط نظامهایی که خود را ریلکاراته سوسیالیسم می‌نامیند و در این رابطه تعمیق شناخت نسبت به سوسیالیسم واقعی، شناخت از تحولات ایجاد شده در جبهه نیروهای ضدحکومتی و تشخیص حدود تأثیرات این تحولات در مبارزات پرولتاریا و زحمتکشان بصورت ضرورتی اجتناب ناپذیر در آمده و وظایف معینی را در رابطه با تحلیل شرایط نوین در مقابل نیروهای کمونیست قرار داده است که بالطبع باید در جای خود مورد بررسی قرار گیرد. ولی قصد ما در اینجا توضیح موجز تغییرات در تشکیلات چریکهای فدائی خلق ایران و وضعیتی است که در حال حاضر تشکل ما در آن بسر میبرد. اگر بخواهیم از مهمترین و عمده ترین تغییر در این زمینه صحبت کنیم، اشاره به تغییر محل انتشار 'پیام فدائی' خود گویای مسائل دیگر خواهد بود.

همانطور که میدانید 'پیام فدائی' بمثابة ارگان چریکهای فدائی خلق ایران در شرایطی که فعالیتهای سازمان ما اساساً در کردستان عراق متمرکز گردیده بود، در جهت تبلیغ دیدگاهها، مواضع و عملکرد چریکهای فدائی خلق ایران فعالیت خود را آغاز نمود. در حالیکه دوره جدید انتشار این نشریه برعکس در شرایطی آغاز میشود که سازمان ما بدنبال تحولاتی که در سالهای اخیر در کردستان عراق روی داد عملاً امکان فعالیت در آن منطقه را از دست داده و در اروپا مستقر شده است. البته واضح است که در اینجا صرف تغییر محل نمیتواند مورد نظر ما باشد. تمرکز در کردستان جدا از امکان شرکت در جنبش خلق کرد، امکات دیگری نیز برای تماس و ارتباط با شرایط مبارزه در داخل کشور در اختیار تشکیلات ما قرار میداد؛ نقشه مبارزاتی سازمان ما با تمرکز در کردستان در این راستا قرار داشت که ضمن شرکت در جنبش خلق کرد با تقویت نیروهای سازمان و آموزش آنها، در جهت استقرار نیروهای در شهرهای ایران اقدام کرده و در حالیکه در جهت ایجاد تشکیلات در درون جامعه تلاش میکنیم از طریق استقرار رادیو 'صدای چریکها' کمیوهای سازمان خود در زمینه تبلیغی را تا حدودی مرتفع سازیم. از اینرو خروج ما از کردستان عراق، بدنبال تحولات ایجاد شده در این منطقه، در شرایطی که کوشش های ما جهت وصل ارتباط با

از دست بدهند.

۴- عدم امکان نیروگیری از جامعه که خود با عدم امکان گسترش فعالیت انقلابی ملازم دارد بروشنی یکی از دلایل این واقعیت است که چرا ما در شرایط کنونی شاهد عدم رشد و پیشرفت در فعالیت سازمانهای سیاسی می‌باشیم. سازمانهایی که یا اساسا برنامه ای عملی برای استقرار مجدد در داخل کشور ندارند و یا اگر هم در این زمینه ادعایی دارند، برنامه ها و نقشه های مبارزاتی شان چشم اندازی برای استقرار مجدد آنها در داخل کشور در مقابلشان قرار نمیدهد.

در واقعیت ما با سازمانهایی (*) روبرو هستیم که علیرغم هرگونه ادعا در مورد سازماندهی طبقه کارگر و رهبری این طبقه و یا گسترش جنگ انقلابی عملا در خارج از کشور می‌باشند و فاقد هر گونه تشکیلاتی در داخل کشور می‌باشند، امری که امکان تاثیرگذاری موثر آنها بر مبارزات داخل را ناممکن می‌سازد. تاکید بر واقعیت فوق بطور طبیعی ضرورت بررسی دقیق تر از شرایط جنبش کمونیستی و تعریف مجدد از تشکل خودمان با توجه به تغییراتی که در این پروسه در میان ما روی داده بود را در مقابل ما قرار داد. و به این ترتیب این نظر در میان ما شکل گرفت که نه ما و نه سازمانهای (***) دیگر که فاقد هر گونه تشکیلاتی در داخل می‌باشند و امکان یا برنامه ای هم برای استقرار مجدد در داخل کشور در مقابلشان نیست، در شرایط استقرار در خارج از کشور بالکل در وضعیت متفاوت با شرایط قبل قرار گرفته اند و لذا درست نیست که با نادیده گرفتن این واقعیت به این جریانات و قبل از همه به خودمان همچون سازمانهای قبلی و با تعینات سابق بنگریم. برای ما این سوال مطرح شد که آیا واقعیت این نیست که در جریان مبارزات سالهای اخیر بر علیه جمهوری اسلامی و بدنبال شکستها و عقب نشینی هایی که در جریان این مبارزه به جنبش تحمیل گردیده - که نقش اشتباهات این سازمانها و رهبری هایشان در آن غیر قابل اغماض می‌باشد- سازمانهای موجود عملا با تغییرات اساسی بزرگی مواجه گشته و تعینات دیگری یافته اند؟

برای درک اهمیت طرح مسائل فوق باید یادآوری نمود که خصوصیات سازمانی که در بطن شرایط مبارزه در داخل کشور قرار دارد یا تشکلی که حوزه فعالیتش تنها در خارج از کشور می‌باشد کاملا متفاوت است. تفاوت اساسا منتج از این واقعیت است که میدان اصلی نبرد بطن شرایط جامعه

*- در اینجا سازمانهای تاکنون شناخته شده چپ مورد نظر است نه عناصر و محافل کمونیستی که در داخل کشور و هر يك به فراخور امکان خویش بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی مبارزه می‌نمایند.

** - عقب نشینی ها، بحراناها و بن بستهای سازمانهای اصلی فعال در جنبش خلق کرد باید با توجه به ارتباطات و فعالیتهای نیروهای پیشمرگه در کردستان، هر چند این فعالیتهای در حال حاضر از گستردگی چندانی برخوردار نیست مورد بررسی قرار بگیرد.

ایران می‌باشد. بنابر این تشکلی که در چنان شرایطی مبارزه میکند در جبهه اصلی نبرد بر علیه دشمن قرار دارد در حالیکه سازمانی که صرفا در خارج از کشور فعالیت می‌نماید تنها میتواند نقش پشت جبهه این نبرد را ایفا نماید. واقعیت این است که فقدان هر گونه تشکلی در داخل امکان هرگونه ارتباط جدی با جنبش انقلابی در داخل کشور را از سازمانهایی که در خارج از کشور قرار دارند سلب نموده و عدم نیروگیری (*) از جامعه باعث گردیده که نیروهای تشکیل دهنده این سازمانها در ابعاد محدودی باقی بمانند که البته با توجه به شرایط بحران کنونی - که انعقاد، سیاست زدگی و تشکل گرایی جلوه هایی از آن می‌باشد- این ابعاد محدود هر روز نسبت به گذشته محدودتر نیز میشود.

تاکید بر واقعیت بالا در جریان مباحثات جاری در تشکیلات ما این امر را در مقابل ما قرار داد که اگر صحنه اصلی نبرد برای تحقق اهداف و برنامه های چریکهای فدائی خلق ایران - که تماما مورد تاکید تک تک رفقا قرار داشت - در داخل کشور می‌باشد و تشکل کنونی در هر صورت در جریان مبارزات خود تعینات و موقعیت دیگری یافته است. پس آیا برخورد انقلابی حکم نمیکند که ما به گونه ای متفاوت از دیگر جریانات سیاسی در خارج از کشور برخورد کرده و انحلال سازمان خود را اعلام نمائیم و درست برخلاف آنهایی که یا اساسا تحریر تعیین سابق خود را به روی خود نیآورده و سعی دارند خود را بمنابیه همان سازمان قبلی و با تعینات قبلی جلوه دهند و یا تلویحا - گاهی نیز آشکارا- بدروغ از وجود تشکیلات داخل کشور سازمان خود دم میزنند، عمل کنیم؟ این نتیجه ای نادرست از بحثهای مربوط به تعیین برنامه عمل سازمان و سپس بحثهای مربوط به ضرورت تعریف مجدد خود در شرایطی بود که ما عملا در اروپا متمرکز گشته و فاقد هرگونه امکانی برای استقرار در بطن شرایط مبارزه در داخل کشور بودیم. گرچه این نظر نادرست بود اما در عین حال بیانگر تلاشی صادقانه برای حفظ اصالت انقلابی چریکهای فدائی خلق و پاسخگویی به تناقضات موجود بدون توسل به مصلحت گرایی های تنگ نظرانه بود. اما در واقعیت امر برخورد با واقعیت موجود نظرگاه دیگری را می‌طلبید و به همین دلیل نیز ما در پاسخ به ضرورتهای مبارزه بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و پاسخ به وظایف کمونیستی خود این راه را برگزیده ایم که با بیان واقعیت مربوط به تشکیلات خود و تاکید بر تعینات کنونی در حال حاضر بکوشیم هر چه فعالانه تر به وظایفی که در شرایط کنونی در مقابل يك تشکل انقلابی و کمونیست با نیرو و توان معین در خارج از کشور قرار دارد عمل نمائیم. بدون شك در بستر این فعالیتهای هر زمان که امکانات لازم جهت استقرار در داخل کشور را فراهم ساخته و عملا توانستیم در این

*- برای مدتها امر نیروگیری در این سازمانها به نقل و انتقال نیرو از يك جریان به جریان دیگر محدود گشته بود، امروز دیگر این مورد هم بشدت سابق مطرح نمی‌باشد.

به افشای جنایات این رژیم ندمنش بر علیه کارگران و خلفهای ستمدیده ایران بپردازیم. دفاع از مبارزات طبقه کارگر و توده های ستمدیده، دفاع از مبارزات پناهندگانی که مجبور به ترک کشور خویش گشته اند و افشای سیاستهای ضد پناهندگی دولتهای سرمایه داری از دیگر وظایفی است که در مقابل چنین تشکلی قرار دارد. از سوی دیگر روشن است که واقعیت بحران در جنبش کمونیستی جهان و ایران ضرورت دامن زدن به مبارزه ایدئولوژیک در جهت راهگشایی برای غلبه بر این بحرانها را در مقابل هر فرد کمونیست و هر تشکل کمونیستی قرار داده است. بنابراین وظیفه داریم که در جهت دفاع از مارکسیسم و تلاش برای فائق آمدن بر پراکندگی های موجود در جنبش کمونیستی کلم برداریم.



راستا کلم برداریم، آنگاه باید و میتوانیم در رابطه با مسائل و الزامات مربوط به این واقعیت و تغییراتی که به این ترتیب در برنامه ها و فعالیتهای ما ایجاد خواهد شد، سخن بگوئیم. اما تا تحقق چنان امری و بواقع در راستای پاسخگویی به آن الزامات بر این باوریم که باید فعالیتهای مبارزاتی خود را بمثابة یک تشکل مارکسیستی در خارج از کشور(*) سازمان داده و ضمن مبارزه بر علیه امپریالیسم و سگهای زنجیریش با تبلیغ اجتناب ناپذیری پیروزی سوسیالیسم بمثابة تنها آلترناتیو نظام سرمایه داری و تاکید بر ضرورت سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی

*- این امر که چه عوانتی باید داشته باشیم تا با واقعیت کنونی ما انطباق داشته باشد بحثی است که هنوز در درون تشکل ما به جمع بندی مشخصی نرسیده است. بنا بر این تاروشن شدن این امر کماکان تحت نام چریکهای فدائی خلق ایران فعالیت خواهیم نمود.

در ستایش از انقلابی

وقتی که سرکوب، پا قرص می کند

خیلی ها دل و جرات خود را از دست می دهند.

ولی دل و جرأت او افزون می شود.

او نبردش را سازمان می دهد

برای اسکناس حقوق، برای نان دهان

و برای بدست گرفتن قدرت دولت

او، مالک را بازخواست می کند:

- از کجا می آئی؟

از کسانیکه صلح عقیده آند، می پرسد:

- به نفع کی کار می کنید؟

در جانیکه همگان خاموش می مانند

در همین هنگام است که او صدایش را بلند می کند.

جانیکه سرکوب فرس میراند و مریم از سرنوشت دم می زنند،

او، نامها را برمی شمارد.

وقتی که او بر سر میزی جای می گیرد.

نارضایتی بر سر میز جای می گیرد.

غذا، بد خواهد بود

و همگان، اتاق را بیش از حد کوچک خواهند یافت.

از آنجائیکه او را می رانند، در همانجا شورش بپا می خیزد.

و از آنجائیکه او را لخراج می کنند، طغیان بر جا می ماند.

برتولت برشت

در اقصای

دمکراسی طالبی های درویشین

است ولی بهرحال این هنوز شکلی از دولت سرمایه داری یعنی شکلی از ارگانی است که سیانت طبقاتی سرمایه داران بر علیه طبقه کارگر را تامین میکند، شکلی از دولت طبقه ای است که برای تسهیل استثمار طبقه کارگر و توده های تحت ستم در اقصی نقاط جهان از هیچ جنایت و فسق و فجوری رویگردان نیست. دمکراسی بورژوازی است که با ایجاد تضییقات و محدودیتهای مختلف در رابطه با توده های وسیع زحمتکش بواقع سد راه شرکت آنان در دولت و دمکراتیزه شدن کامل جامعه می‌باشد و در نتیجه این حقیقت مورد کتمان قرار می‌گیرد که وسیعترین دمکراسی‌ها به نفع وسیعترین توده های زحمتکش تنها در سوسیالیسم امکانپذیر است.

از نظر دورداشتن جنبه طبقاتی دمکراسی اغلب باعث میشود که کسانی با نگر سر و دم بریده و قایعی که بعد از انقلاب لکتر در شوروی رخ داده است و تهیه لیستی از عملکردهای این یا آن رهبر بلشویک که از نظر آنان غیردمکراتیک جلوه میکند یا اساسا در حقیقت سوسیالیسم دچار تردید شوند و یا بهرحال امکان درسگیری از تجربه سترگ و تاریخی پرولتاریای روسیه را از خود سلب کنند. (*) اصلی ترین اشتباه اینان آنست که اغلب در سطح باقی میمانند و هیچوقت وارد این بحث نمیشوند که فلان عملکرد در چه شرایط تاریخی و در بستر کدام اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی صورت گرفته و به نفع کدام طبقه و به ضرر کدام طبقه دیگر بوده است. معمولا در دید اینان دمکراسی یک مفهوم عام تلقی میشود که گویا باید در هر شرایط اقتصادی و اوضاع احوال سیاسی و اجتماعی همه را به یکسان در برگیرد. اگر پرسیده شود مفهوم دمکراسی از نظر شما چیست آنها به تعاریفی از این قبیل متشبث میشوند که مثلا دمکراسی یعنی اینکه افراد یک ملت بتوانند بی هیچ قید و شرطی آزاده سرنوشت سیاسی خود را تعیین نمایند - و گویا سرنوشت اقتصادی و فرهنگی و ملی خود را نیز - یا دمکراسی عبارت از چنان مناسباتی بین انسانهای یک جامعه است که در آن حق هیچ فرد یا گروه اجتماعی ضایع نمیشود و الخ..... براساس چنین

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و سیستمهای سیاسی - اقتصادی حاکم بر کشورهای بلوک شرق، با تکیه به این واقعیت که سالهای مدیدی در این کشورها تحت نام سوسیالیسم شرایط اتقید و اختناق حاکم بوده، بورژوازی بین المللی تبلیغات گسترده ای را بر علیه سوسیالیسم و جنبش کمونیستی سازمان داده است. دستاویز برجسته تبلیغات و حملات ایندولوژیکی بورژوازی ظاهرا دفاع از دمکراسی است و میکوشد این ایده را که گویا سیستم کاپیتالیستی با دمکراسی و سوسیالیسم با اختناق و استبداد ملازمت دارد به باور توده ها تبدیل کند.

این تبلیغات در شرایطی که ظاهرا سوسیالیسم مغلوب سرمایه داری گشسته و مابه آراء عینی آن باصطلاح سوسیالیسم واقعا موجود جا زده میشود، برد وسیعی یافته و نه فقط به روی توده ها بلکه روی فشرهای روشنفکر جامعه نیز تاثیرات منفی خاص خود را دارد. این استنتاج منطقی و ساده یگ روشنفکر خرده بورژواست که پس از قبول ترهاتی که رژیمهای توتالیتر* در شوروی و اروپای شرقی را نتیجه اجتناب ناپذیر آموزشهای مارکس عنوان میکنند، با تلقید دمکراسی پارلمانی در جامعه سرمایه داری میگوید با برخورد کردن هرچه بیشتر انتشار پائین جامعه نه فقط از حقوق سیاسی بلکه از حقوق اقتصادی و اجتماعی میتوان دمکراسی را به حوزه های اقتصادی و فرهنگی نیز بسط داد و گویا به این ترتیب همه نارسائی ها و ضعفهای دمکراسی در جوامع کنونی غرب از بین خواهد رفت. مسلما گناه چنین روشنفکری صرفا عدم درک ایده های مارکس نیست. او نه ماهیت دمکراسی سرمایه داری را میشناسد و نه به واقعتهای دهشت بار این سیستم واقف است و مثلا نمیداند که سرمایه داری در جوامع غرب تنها با استثمار و استعمار کشورهای عقب افتاده ای چون ایران و برغماری رژیمهای توتالیتر* یا به زبان خودمان فعال مایشاء بر سر قدرت در این کشورها، میتواند حدی از دمکراسی را در جامعه غرب متحمل شود.

اصولا در تقابل با مناسبات غیردمکراتیک و اختناق حاکم در جوامعی که خود را سوسیالیستی مینامیدند و همچنین در قیاس با دیکتاتوری های موجود در کشورهای تحت سلطه، دمکراسی های بورژوازی حتی از جانب روشنفکران باصطلاح چپ نیز چنان مورد تقدیس قرار می‌گیرد و آنان چنان به تعریف و تمجید این دمکراسی‌ها می‌پردازند که دیگر اساسا فراموش میکنند که دمکراسی بورژوازی اگر چه مبین پیشرفتی عظیم در مقابل استبداد و از نقطه نظر منافع مبارزه پرولتاریا ارجح بر شکل استبدادی دولت بورژوازی

* - در اینجا بحث بر سر روش برخورد به تجارب بعد از انقلاب اکثر است در حالیکه اتفاقا ضرورت کنکاش در مسائل مربوط به سوسیالیسم و تجربیات بدست آمده از انقلاب اکثر ایجاب میکند که با چشمانی کاملا باز به مسائل نگریسته شود. نه باید از تنویرهای پیشین نگم ساخت و نه باید اجازه داد اتوریته این یا آن رهبر مانع از فهم عمیق و همه جانبه واقعیات گردد.

همواره باید معلوم شود منظور حاکمیت کدام مردم است و اصولاً حاکمیت این مردم برای چیست و کدام مردم بر کدام مردم دیگر اعمال حاکمیت میکنند؟ با طرح مسئله به این شکل درست، این حقیقت روشن میشود که منظور از حاکمیت دمکراتیک در یونان یعنی دمکراسی برای اقلیت بوده دار که طبقه حاکمه را تشکیل میداد. وگرنه همین حاکمیت دمکراتیک در واقع دیکتاتوری طبقه برده دار بر علیه اکثریت جامعه یعنی برنگان بود.

همانطور که میدانیم در جریان تکامل تاریخ، برده جای خود را به سرف داد و فئودالیسم به نظام اقتصادی اجتماعی حاکم تبدیل گردید. در نظام فئودالی هیچ گروه اجتماعی خارج از مردم قرار نداشت. با اینحال دولتمداری در دوران فئودالی صرفاً متعلق به طبقات ممتاز بود و "عوام الناس" رسماً و عرفاً از این حقوق محروم بودند. امتیازات طبقه اشراف، درباریان، متنفذ، اعیان و صاحبان مقامات عالی در دستگاه دولتی که مجموعاً آریستوکراسی فئودالی از آنها تشکیل میشد و بطور کلی نابرابری در حقوق سیاسی و اجتماعی افراد جامعه در فرهنگ مسلط امر پذیرفته شده ای بود و بمثابة مقدرات ازلی و ابدی خداوندی به طبقات زیر دست تحمیل میشد و سرکوب مبارزات دهقانان را که در سراسر دوران فئودالی بر علیه ظلم و ستم و بیعدالتی‌های این سیستم جریان داشت، توجیه مینمود. آریستوکراسی فئودالی بر

شرایطی که بورژوازی درصدد کسب قدرت سیاسی بود، عمده ترین آماج حملات وی قرار گرفت. شعار معروف انقلاب کبیر فرانسه "آزادی، برابری و برابری" دقیقاً انعکاس اعتراض و مبارزه بورژوازی بر علیه قید و بندهای فئودالی و امتیازات طبقه اعیان و اشراف و تاپرابریهای رسماً و علناً پذیرفته شده در هیرارشی سیستم فئودالی بود. اصولاً در حوزه ایندولوژی بورژوازی مبارزه خود را بر علیه فئودالیسم با اشاعه ایده هائی آغاز کرد که استبداد و آریستوکراسی قرون وسطانی را شدیداً مورد حمله قرار داده و روح آزادیخواهی و دمکراسی در آنها متبلور بود. این ایده ها توسط بزرگترین دانشمندان و متفکرین قرن هفده و هیجده تدوین گشت و از همه جهات به اعتقادات و سیستم فکری حاکم در سیستم فئودالی که قرن‌ها استیلا داشت، ضربات کاری وارد نمود. بر این اساس معنا و مفهوم دمکراسی در پرتو ایده های مذکور هرچه عمیق تر قابل درک است و با مطالعه و تعمق در اندیشه آن روشنگران میتوان دید تاریخی خود را از مفهوم دمکراسی ارتقاء داد. بطور کلی در این ایده های مترقی که تاریخاً منافع بورژوازی را منعکس می نمودند و در لیبرالیسم بورژوازی، دمکراسی با قبول برابری افراد جامعه (این یک برابری صوری است) و حق مساوی آنان در شرکت در دولت (مساوی بودن این حق در جامعه سرمایه داری تضمین شده نیست)

و اداره امور آن تعریف شد. دمکراسی در مقابل استبداد قرار گرفت. دولت دمکراتیک در مقابل دولت مستبد. البته باید دانست که تعلق تاریخی ایده های مذکور به بورژوازی به معنی آن نیست که این طبقه حتی در دورانی که بر علیه فئودالیسم بپاخاسته و مترقی بود، خواهان پیاده کردن آنها در عمل بود. حال ما دیگر وارد این بحث نمیشویم که بورژوازی در عصر

نظراتی است که امروز در نشریات ایرانی چه در داخل و چه در خارج از کشور کرا را به این ایده برمیخوریم که دمکراسی باید به فرهنگ مردم تبدیل شود و یا فرهنگ دمکراسی باید در جامعه گسترش یافته و در رفتار مردم بصورت سرشت درآید. البته در این گفته ها هیچوقت مشخص نمیشود که دمکراسی در چه شرایطی و چگونه میتواند بمثابة فرهنگ توده ها درآید و آیا مثلاً در جامعه کنونی ایران با کار فرهنگی و آموزشی سفت و سخت میتوان احاد جامعه را به اعمال دمکراسی در رفتار و سلوک خویش عادت داد؟! شکی نیست که گویندگان چنین سخنانی فرسنگها از درک این حقیقت بدوراند که تا سلطه امپریالیسم بر ایران حاکم است و رژیم وابسته ای قدرت سیاسی را بدست دارد، هرگز امکان برقراری دمکراسی در جامعه ما وجود نخواهد داشت چرا که دیکتاتوری ذاتی رژیمهای وابسته به امپریالیسم میباشد هر چند نوع حکومت و شکل ایندولوژی رسمی آنها متفاوت باشد و در شرایط اختناق و دیکتاتوری نیز نمیتوان با کار فرهنگی و آموزشی تفکرات استبدادی در میان توده ها را از بین برد مانند به اینکه بتوان دمکراسی را در رفتار و سلوک مردم بصورت عادت درآورد. (*)

در این مقاله ما میکوشیم با تاکید بر مضای طبقاتی دمکراسی و بررسی اجمالی آن در سیستم سرمایه داری مفهوم دمکراسی را از نقطه نظر مارکسیستی توضیح دهیم.

تا جاتی که صحبت بر سر واژه دمکراسی است این واژه از فرهنگ یونان باستان اخذ شده است. "کروس" به معنی خلق یا مردم و "کراتوس" یعنی حاکمیت یا قدرت در نتیجه دمکراسی یعنی حاکمیت مردم.

در یونان قدیم دمکراسی شکلی از حکومت بود که در آن "مردم" اداره امور شهرهای خود را بدست داشته و در آنجا حکومت میکردند. این شکل از دمکراسی که از آن بعنوان دمکراسی مستقیم یاد میشود اگر چه ظاهراً شکل خالص دمکراسی است ولی باید بدانیم که در یونان باستان صرفنظر از محدودیتها و مواعی که باعث میشد بعضی از مردم مثلاً زنان جزء شهروندان واجد شرایط برای حکومت نباشند اساساً یک طبقه از جامعه یعنی برده ها که اکثریت جمعیت را تشکیل میدادند جزء مردم به حساب نمیآمدند تا در حاکمیت نیز شرکت کنند. به این ترتیب میتوانیم بگوئیم در یونان قدیم حاکمیت مردم برقرار بود و دمکراسی وجود داشت. بدون آنکه مردم به مفهوم همه اهالی در حاکمیت باشند، بدون آنکه "مردم" بواقع دربر گیرنده مردم باشد. بنا بر این وقتی گفته میشود دمکراسی یعنی حاکمیت مردم

* - مسلماً حتی در شرایط اختناق، کار فرهنگی و آموزشی جهت مبارزه با تفکرات "استبدادی" در میان توده ها ضرورت حتمی دارد ولی در همان حال باید دانست که بدون سرنگونی سیستم سرمایه داری وابسته در ایران نمیتوان شرایط مادی لازم را برای از بین بردن قطعی تفکرات غیر دمکراتیک در میان توده ها مهیا نمود.

وسائل تولید را در دست داشته و شرایط استثمار را به طبقه کارگر تحمیل میکند، صحبت از مساوات و برخورداری از حقوق برابر فریبی بیش نیست. مثلا دموکراسی بورژوازی ظاهرا به کارگر و سرمایه دار بطور مساوی حق برپائی اجتماعات، حق چپ و نشر روزنامه، مجله، کتاب و غیره را قائل است ولی در عمل این تنها بورژوازی است که میتواند بطور موثر از آن حقوق بهره مند شود و طبقه کارگر نه فقط بدلیل عدم استطاعت مالی عملا از امکانات محدودی جهت استفاده از چنان حقوقی برخوردار است، بلکه اساسا سرمایه داران با هزاران دوزو کلک توده ها را از شرکت در کشور داری و آزادی اجتماعات و مطبوعات و غیره دور میسازند. برای فهم عمیق این حقیقت تنها کفایت توجه کنیم که در جامعه سرمایه داری این بورژوازی است که حتی افکار عمومی در جامعه را با امکانات تبلیغی فراوانی که در اختیار دارد تعیین میکند. از اینجا است که حق انتخاب برای تهیستان عملا تنها به این معناست که بقول مارکس باید هر از چند سال یکبار تصمیم بگیرند که کدامیک از نمایندگان طبقه حاکمه در پارلمان نماینده آنان باشد و آنان را سرکوب نماید!

ولی در مورد خود پارلمان بورژوازی و سیستمی که در آن نه خود توده ها بلکه ظاهرا نمایندگان آنان به رتق و فتق امور جامعه میپردازند، باید گفت که در این سیستم تقریبا امکان کنترل نمایندگان از طرف توده ها وجود ندارد و سرمایه داران آنها را تابع خود میسازند و کلا در پارلمانتاریسم که در آن قوه مقننه از قوه مجریه جدست، بقول لنین "امور اصلی دولتی" در پس پرده اتجام میگیرد و وزارت خاتمه ها، ادارات و ستادها آن را اجرا مینمایند و پارلمان ها پرگوخاتمه هائی جهت فریب توده ها هستند.

نتیجه ای که از مطالب فوق میتوان گرفت این است که دموکراسی در جامعه بورژوازی برابری ظاهری را اعلام میکند و در حالیکه در مورد تساوی حقوق داد سخن داده و کرداتندگان دولت را نمایندگان واقعی توده ها جلوه میدهد، در عمل با هزاران حیل و نیرنگ و ایجاد محدودیت، زحمتکشان را بمثابة اکثریت آحاد جامعه از شرکت در حیات سیاسی جامعه باز میدارد. بواقع دموکراسی بورژوازی دموکراسی مخصوص اقلیت جامعه یعنی سرمایه داران است که اداره امور دولت را تماما در اختیار آنها قرار میدهد. این نکته پراهمیتی است چرا که قرار داشتن دولت در دست بورژوازی جز به این مفهوم نیست که وی ارگانی را به خدمت گرفته است که با آن سلطه طبقاتی سرمایه داران را تحکیم و شرایط استثمار طبقه کارگر را حفظ میکند. بنابر این دموکراسی بورژوازی هماتا تامین سیادت طبقاتی بورژوازی و بعبارتی رساتر اعمال قهر یا دیکتاتوری وی بر علیه طبقه کارگر است. اکثر چه با تبلیغات پر سرو صدا، سالوسانه ظاهری فریبنده یافته و عکس آن جلوه داده میشود.

اصولا دموکراسی شکل دولت و یکی از انواع آنست و دولت نیز نه یک نهاد

امپریالیسم که در دوره انحطاط بسر میبرد حتی اگر ظاهرا در جوامع غرب خود را پایبند دموکراسی جلوه میدهد مبلغ قهر و ارتجاع و دیکتاتوری میباشد و لذا نسبت دادن ایده های متفکرین عصر روشنگری به بورژوازی امپریالیستی امر مضحکی است.

مطالعه تاریخ جوامع اروپا در عصری که بورژوازی در دوره رقابت آزاد به سر میبرد نشان میدهد که این بورژوازی تا آنجا که امکان داشت همواره آماده سازش با دولتهای فئودال و ناتمام گذاشتن انقلاب بوده است و تا آنجا که برایش مقنور بود و شرایط اجازه میداد کوشش کرده است از دموکراتیزه شدن جامعه جلوگیری کند و نشان میدهد که این همواره پرولتاریا و دیگر زحمتکشان بوده اند که انقلابات بورژوازی را به جلو سوق داده و بورژوازی را مجبور به قبول بعضی آزادیهای دموکراتیک نموده اند. بعنوان مثال در مورد قبول حق رای همگانی بورژوازی تا مدت‌های مدید از قبول آن سر باز زد و این اساسا مبارزه پرولتاریا بود که پذیرش آن حق را تحمیل کرد. (*) اکنون باید به این سنوال اساسی پرداخت که آیا حتی در دموکراتیک ترین جمهوریهای بورژوازی این بواقع اکثریت توده های مردم هستند که اداره امور دولت را بدست دارند؟! با پاسخ به این سنوال میتوان وجه تمایز دیدگاه بورژوازی و پرولتاری را نسبت به امر دموکراسی روشن ساخت.

بورژوازی تا جائیکه تناسب قوای طبقاتی اجازه داده همواره کوشیده است کرداتندگان دولت و اعضای پارلمان را نماینده های واقعی مردم جلوه داده و بطور کلی توهم شرکت توده ها در دولت را ایجاد نماید ولی این ادعا با واقعیت تطابق ندارد و ادعای کذبی است که اثبات کذب بودنش محتاج به بصیرت چندانی نیست. در درجه اول باید روی این حقیقت که مساوات و برابری در جامعه بورژوازی مساوات و برابری صوری است تاکید کرد. ادعا میشود که کارگر و سرمایه دار هر دو از حقوق مساوی برخوردارند. بله، اما این به معنی آنست که یکی حق دارد نیروی کار خود را بفروشد و دیگری محق است آنرا بخرد. کارگر آزادانه خود را در اختیار سرمایه دار قرار میدهد و سرمایه دار با آزادی (!!) او را استثمار میکند. همین مثال کافیسیت تا نشان داده شود که اساسا در جامعه ای که بورژوازی عمده

* - مبارزات پرولتاری برای کسب آزادیهای دموکراتیک در تاریخ معاصر اروپا گویای این امر است. در ضمن پس از انقلاب اکتبر 1917 و تأثیری که این انقلاب در تشدید مبارزات طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان در سراسر جهان داشت، بورژوازی در کشورهای اروپائی مجبور به قبول بعضی حقوق دموکراتیک گردید. از جمله در شرایطی که دولت شوروی برای نخستین بار در تاریخ تساوی حقوق زن و مرد را قاتونا اعلام نمود، جنبش سافره جت (جنبش حق رای برای زنان SUFFRAGETTE MOVEMENT) در امریکا (1920)، در انگلستان (1928) و در فرانسه (1945) موفق به کسب حق رای برای زنان گردید. این نکته نیز قابل تعمق است که زنان در سونیس تا همین اواخر (1971) از حق رای محروم بودند.

و مانع اصلی دمکراتیزه شدن کامل جامعه و استقرار دمکراسی واقعی است. آماده تر میگردد. در اینجا دو نکته بسیار مهم باید مورد تاکید قرار گیرد. اول آنکه سرمایه داری در دوران رقابت آزاد به حکم خواص سلسله اقتصادی خود، مبین حداکثر صلح دوستی و آزادیخواهی نسبی بود که امریکا و انگلیس در قرن نوزده نمونه تیبیک آن بشمار میرفتند ولی صفت مشخصه سرمایه داری در عصر امپریالیسم، عصر سلطه انحصارات گرایش به حداکثر اعمال قهر و سرکوب است. این حقیقت همیشه باید به هنگام بحث در مورد دمکراسی بورژوازی در مد نظر قرار گیرد. نکته دوم اینکه بطور کلی دمکراسی بورژوازی تابع مبارزه طبقاتی است و با خصلت و شدت این مبارزه پیوند دارد. برای بورژوازی دمکراسی تا آنجا سودمند است که موجب فریب زحمتکشان شده و توهم تساوی همه افراد جامعه و شرکت آنان در دولت را ایجاد نماید. و الا هر جا که مبارزه توده ها بطور جدی منافع استثمارگرانه بورژوازی را به خطر اندازد، بورژوازی در لغو آزادیهای دمکراتیک و از بین بردن حداقل دمکراسی موجود در جامعه تردیدی به خود راه نمیدهد. نمونه آلمان در دوره هیتلر نشان داد که چطور بورژوازی در شرایط رشد بحران و انحطاط و اوج گیری مبارزه پرولتاریا و زحمتکشان تلنگران شکل دمکراسی دولت را با فاشیسم تعویض نمود.

اما پرولتاریا و فقط این طبقه اجتماعی که رهائی‌اش از قید سرمایه در گرو آزادی همه طبقات از کلیه مظاهر اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و نابودی جامعه طبقاتی است، مدافع راستین دمکراسی و ضامن آن میباشد. طبقه کارگر نه فقط در تاریخ نشان داده است که همواره برعلیه ناپیگیری بورژوازی در انقلاب دمکراتیک و کسب آزادی مبارزه کرده و پمناپه بیکیرترین مبارز راه دمکراسی، انقلاب را به جلو سوق داده است، بلکه اساسا او از انقلاب کارگری خود در نخستین گام کسب قدرت سیاسی و استقرار همه جانبه و کامل دمکراسی را تعقیب میکند. یک دولت پرولتری به این دلیل قادر به برقراری وسیع ترین دمکراسی در جامعه سوسیالیستی است که ضمن بسط حقوق و آزادیهای دمکراتیک، برابری را به حوزه اقتصاد گشوده و با به تملک همگانی در آوردن وسایل تولید و تلاش در جهت محو طبقات امکان استثمار طبقه کارگر و زحمتکشان را از استثمارگران سلب میکند. از اینرو دولت سوسیالیستی دمکراتیک ترین شکل ممکنه دولت است. چرا که اصولا به کسی اجازه نمیدهد که از قیل کار دیگران زندگی کند. از اینرو سوسیالیسم یعنی وسیعترین آزادیها و کاملترین حقوق دمکراتیک در شرایطی که همه افراد جامعه در برابر کار مساوی مزد مساوی دریافت میکنند.

برخلاف دمکراسی بورژوازی، سوسیالیسم مجهزترین چاپخانه ها، وسیعترین امکانات نشر و طبع، بهترین ساختماناتها برای برپایی اجتماعات و غیره را در اختیار طبقه کارگر و زحمتکشان قرار میدهد. جهت شرکت واقعی و وسیع زحمتکشان در دولت و اداره امور جامعه سیستم مناسبی که متضمن

بی طرف بلکه آلت قهر یک طبقه برعلیه طبقه دیگر است. بنابراین جای تعجب نیست که در تمام جوامع بورژوازی که مشتی سرمایه دار برحیث اکثریت استثمار شونده مسلطند، دولت دمکراتیک بنا گزیر دمکراسی مخصوص سرمایه داران است. جز این نیز نمیتواند باشد چرا که اساسا بین استثمار شونده و استثمارگر برابری وجود ندارد و نمیتوان دمکراسی را در آن واحد هم برای ثروتمندان و هم برای تهیستان به مورد اجرا درآورد. به همین ترتیب است در مورد دمکراسی پرولتری و یا عبارت دیگر دیکتاتوری پرولتاریا. پرولتاریا بدون اینکه نیاز به ریکاری و سالوسی بورژوازی داشته باشد، صراحتا اعلام میکند که یک دولت پرولتری یعنی دولت پرولتاریای متشکل، دولتی که از منافع اکثریت استثمار شونده دفاع میکند، دمکراسی مخصوص استثمار شونده خواهد بود. چرا که غیر ممکن است بدون سرکوب استثمارگران که بخصوص در شرایط کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا جهت اعاده نظم استثماری سابق به مقاومتی تا پای جان دست میزنند، آزادی و دمکراسی را به نفع اکثریت توده های زحمتکش در جامعه برقرار نمود. دمکراسی بورژوازی در خدمت سرکوب طبقه کارگر و توده های زحمتکش قرار دارد ولی دمکراسی پرولتری باید بورژوازی را سرکوب کند. این است دلیل آنکه چرا نمیتوان از دمکراسی بطور علم صحبت کرد و چرا به هنگام بحث در مورد دمکراسی همواره باید سوال شود دمکراسی برای کدام طبقه! در تاریخ "دمکراسی خالص" هرگز مابه ازاء عینی نداشته است. بلکه همیشه آنچه مطرح بوده دمکراسی طبقاتی است و لذا تا زمانی که طبقات کوناگون وجود دارند، صحبت از تامین دمکراسی برای عموم و همه احاد جامعه بوج و بی معنا است.

دولت های بورژوازی دارای تنوع و اشکال بسیاری هستند. از مشروطه سلطنتی تا انواع جمهوری ها. از دمکراتیک ترین جمهوری پارلمانی تا اشکال کوناگون دیکتاتوری های عریان در جوامع تحت سلطه و خلاصه از رژیم دمکراتیک پادشاهی سوئد گرفته تا دولتهای فاشیستی در ایتالیا و آلمان در دوره جنگ جهانی دوم همه نمودار اشکال متنوع دولتهای ماهیتا بورژوازی هستند. هم دیکتاتوری آشکار و خفیان آور فاشیستی بیاتر یک دولت بورژوازی است و هم دمکراسی با آزادی نسبی بیان، مطبوعات، اجتماعات، تساوی در مقابل قانون و احترام به حقوق مدنی افراد جامعه و غیره. اگر چه واقعیت وجودی همه این دولتها برپایه استثمار و انقیاد طبقه کارگر قرار دارد و از این رو پرولتاریا موظف به سرنگونی هر نوع دولت سرمایه داری است ولی شکی نیست که در مقام قیاس برای پرولتاریا و زحمتکشان شکل دمکراتیک دولت بورژوازی ارجح است. در دمکراسی بورژوازی پرولتاریا امکان مییابد آگاهی طبقاتی خویش را هرچه بیشتر رشد و ارتقاء دهد و شرایط دمکراتیک به وی فرصت میدهد در جهت کسب آزادیهای هرچه وسیعتر و دمکراتیزه کردن هرچه کامل تر جامعه گام بردارد. هر قدر دمکراسی بورژوازی کامل تر باشد و آزادیهای دمکراتیک بیشتری به رسمیت شناخته شوند، زمینه برای مبارزه طبقاتی پرولتاریا با بورژوازی که رادع

این هدف باشد، جای پارلمنتاریسم بورژوازی را میگیرد. پارلمنتاریسم در بهترین حالت تجلی دمکراتیسم غیر مستقیم است. مارکس یا جمعیتی تجربه کمون پاریس کمون را مظهر دمکراتیسم طبقه کارگر خواند که «میایست موسسه پارلمانی نبوده بلکه موسسه فعال یعنی در عین حال هم قانونگذار و هم مجری قانون باشد.» (*) همانطور که میدانیم در انقلاب روسیه اجرای وظایف کمون بعد از شوراهای کارگری قرار گرفت. بهر حال از کمون باید بمثابة پروتاریای متشکل بصورت طبقه حاکمه یاد نمود. در ماهیت امر کمون دولت طبقه کارگر است که فعالیت خود را در جهت وارد ساختن ضربه بر پیکر سرمایه و درهم شکستن مقاومت سرمایه داران، بعنوان مخالفین سرسخت لغو مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، به پیش میبرد. از اینجا دو نتیجه عاید میشود یکی آنکه دمکراسی طبقه کارگر محرومیتهایی را به طبقات استثمارگر تحمیل میکند و در نتیجه شامل حال آنان نمیشود. به این معنا که آزادی این طبقات را جهت استثمار زحمتکشان از آنان سلب میکند. ثانیاً با عملی شدن حق برابر افراد جامعه نسبت به تملك وسائل تولید یعنی اعمال مالکیت جمعی بر وسائل تولید و درهم کوبیده شدن قطعی مقاومت سرمایه داران از طریق سرکوب اقلیت استثمارگر توسط توده های متشکل مسلح، شرایط نوینی ایجاد میشود که طی آن بتدریج طبقات محو میگردند. آنگاه به تبع از این واقعیت دولت به عنوان ارگان سیادت طبقاتی و آلت قهر يك طبقه بر علیه طبقه دیگر ضرورت خود را از دست داده و راه زوال مرییابند. در چنین شرایط و اوضاع و احوالی است که بشر از حد دمکراسی فراتر رفته و میتواند از برابری صوری به برابری واقعی برسد.

خلاصه کنیم، دمکراسی هرگز يك مفهوم عام نیست، بلکه مفهوم طبقاتی است. دمکراسی بورژوازی، دمکراسی ناقص، محقر، کاذب و منحصر را برای تواتگران یعنی برای اقلیت است. دمکراسی پرولتری دمکراسی اکثریت توده های جامعه، دمکراسی بسط یافته واقعی است و سوسیالیسم تجلی وسیعترین آزادیها و حقوق دمکراتیک در شرایط وجود مبارزه طبقاتی است.

سعادت - آبان ۶۳

* - همانطور که از مضمون فوق معلوم است برای اینکه دمکراسی در سلوک مردم بصورت سرشت درآید نیازمند شرایط مادی معینی است. بنابراین این باصطلاح دمکراتهای ما چقدر باید کوتاه فکر بوده باشند که در شرایط استقرار یکی از سیاه ترین دیکتاتوری ها در ایران، گاه حتی الزام پیروزی يك انقلاب دمکراتیک را عادت توده ها به دمکراسی جا میزنند. اینان کسانی هستند که نه چندان تلویحی قدرت ثیری رژیم خمینی و برقراری مجدد دیکتاتوری در جامعه را به فقدان و یا کمبود روحیه دمکراتیک مردم نسبت میدهند.

** - مطلب داخل گیومه نقل به معنی از کتاب "دولت و انقلاب" اثر نئین می باشد.

این هدف باشد، جای پارلمنتاریسم بورژوازی را میگیرد. پارلمنتاریسم در بهترین حالت تجلی دمکراتیسم غیر مستقیم است. مارکس یا جمعیتی تجربه کمون پاریس کمون را مظهر دمکراتیسم طبقه کارگر خواند که «میایست موسسه پارلمانی نبوده بلکه موسسه فعال یعنی در عین حال هم قانونگذار و هم مجری قانون باشد.» (*) همانطور که میدانیم در انقلاب روسیه اجرای وظایف کمون بعد از شوراهای کارگری قرار گرفت. بهر حال از کمون باید بمثابة پروتاریای متشکل بصورت طبقه حاکمه یاد نمود. در ماهیت امر کمون دولت طبقه کارگر است که فعالیت خود را در جهت وارد ساختن ضربه بر پیکر سرمایه و درهم شکستن مقاومت سرمایه داران، بعنوان مخالفین سرسخت لغو مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، به پیش میبرد. از اینجا دو نتیجه عاید میشود یکی آنکه دمکراسی طبقه کارگر محرومیتهایی را به طبقات استثمارگر تحمیل میکند و در نتیجه شامل حال آنان نمیشود. به این معنا که آزادی این طبقات را جهت استثمار زحمتکشان از آنان سلب میکند. ثانیاً با عملی شدن حق برابر افراد جامعه نسبت به تملك وسائل تولید یعنی اعمال مالکیت جمعی بر وسائل تولید و درهم کوبیده شدن قطعی مقاومت سرمایه داران از طریق سرکوب اقلیت استثمارگر توسط توده های متشکل مسلح، شرایط نوینی ایجاد میشود که طی آن بتدریج طبقات محو میگردند. آنگاه به تبع از این واقعیت دولت به عنوان ارگان سیادت طبقاتی و آلت قهر يك طبقه بر علیه طبقه دیگر ضرورت خود را از دست داده و راه زوال مرییابند. در چنین شرایط و اوضاع و احوالی است که بشر از حد دمکراسی فراتر رفته و میتواند از برابری صوری به برابری واقعی برسد.

دمکراسی حاکمی از برابری صوری و حق برابر است، ولی حق همانطور که مارکس در نقد برنامه کوتا توضیح میدهد متضمن عدم برابری است. در سوسیالیسم با به تملك همگانی در آمدن وسائل تولید افراد در مقابل کار برابر مزد برابر دریافت میدارند. ولی از آنجا که افراد در يك جامعه موقعیت همسان (مثلاً به لحاظ داشتن یا نداشتن فرزند) و نیرو و استعداد همانند ندارند، بنا به گفته مارکس "با وجود کار برابر و بنابراین این با وجود اشتراك برابر افراد در نخبیره اجتماعی مصرف در حقیقت امر یکی از دیگری بیشتر دریافت داشته و غنی تر خواهد شد. و هكذا". در نتیجه "برای احراز از این امر بجای اینکه حق برابر باشد باید نابرابر باشد." (**)

* - مارکس جنگ داخلی در فرانسه

** - مارکس، نقد برنامه کوتا.



استقرار اقتصادی خارجی :

پارسی سازی طال یا تاراج آینده

جهتخواران قرار می‌گرفت و ایران همیشه از متقاضیان دائمی وام و اعتبار از امپریالیسم امریکا و سایر کشورهای غریبی بود. تنها در اواسط دهه ۵۰ بود که با صعود چشمگیر قیمت نفت و افزایش بی‌سابقه دلارهای نفتی در دست رژیم شاه، بدلیل وابستگی این رژیم و در چارچوب سیاستهای امپریالیسم، رژیم ایران شروع به دادن وامهایی به کشورهای مختلف و از جمله سوریه، مصر و فرانسه نمود و به این اعتبار ایران ظاهراً در ردیف کشورهای قرض دهنده درآمد. با این واقعیت در هیچ تاریخی از شروع جنگ جهانی دوم به بعد ایران برغم تملک ثروتها و منابع استراتژیک، بدون بدهی خارجی نبوده است.

ویژگی کنونی قروض خارجی رژیم، اولاً در میزان سرسام آور آنهاست. منابع مختلف اقتصادی به صورت رسمی و غیر رسمی هر یک به فراخور معیارها و تعاریف خود از مفهوم قرض میزان بدهی‌های جمهوری اسلامی را بین ۳۰ تا ۷۰ میلیارد دلار تخمین می‌زنند. میتوان گفت که هیچگاه در تاریخ کشور چنین رقمی از بدهیهای خارجی تحت حکومت هیچکدام از رژیمهای پیشین سابقه نداشته است. اکنون جمهوری اسلامی به بیش از ۵۰ کشور و یک هزار کمپانی و شرکت خارجی تا خرخره مقروض است.

ثانیاً پایان مهلت سر رسید بخش قابل توجهی از این وامها بدون آنکه امکانات و منابعی جز آنچه که تا کنون موجود بوده - یعنی یک اقتصاد ۶۰٪ متکی به فروش نفت - برای پرداخت آن وجود داشته باشد، مسئله گریزناپذیر تمدید این بدهیها با شروط و بهره های کمر شکن و تصاعدی را در دستور کار رژیم قرار داده است. تا جائیکه در آخرین گزارشهای دکتر عادلانی رئیس کل سابق بانک مرکزی به رفسنجانی در مورد آخرین وضعیت بدهیهای خارجی آمده است که: "در شش ماه اخیر در ۱۸۴ دور مذاکره با ۱۷ کشور و همچنین ۱۱۰۶ شرکت خارجی و ۱۲ شرکت بیمه دولتی و غیر دولتی و حدود ۶۰ بانک، معادل ۳۳ هزار و ۶۰۰ فقره اعتبارات اسنادی در قالب ۷۰ قرارداد و تفاهم نامه استمهال به امضا رسید".

البته از ماهیت و چند و چون این قراردادها و تفاهم نامه ها جز طرفین معامله کس دیگری آگاه نیست. ولی این همه شرکت و دولت و این حد از مذاکره آنها در عرض شش ماه به منظور تمدید مهلت بازپرداختها همه نشان میدهد که جمهوری اسلامی، کشور را در آستان غارتگران بین المللی به مسیر خطرناکی سوق داده است.

و بالاخره ویژگی مهم سوم بحران بدهیها چشم انداز چگونگی روند آتی این

چگونگی بازپرداخت بدهیهای معوقه سنگین خارجی رژیم، اکنون دیگر به یک معضل درجه اول جمهوری اسلامی بدل گشته است. از اواخر سال ۷۲ میلادی موعد پرداخت میلیاردها دلار از اعتبارات و وامهایی که ظرف چند سال به طور متمرکز و عمدتاً به صورت واردات کالاهای مختلف به اقتصاد کشور تزریق شده اند به سر آمده است. برغم این، سران رژیم درماتده از پرداخت دیون سنگین خارجی، قسط بندی مجدد این وامها با بهره های تصاعدی را بعنوان جاره برگزیده اند. تبلیغات دامنه داری هم در توجیه این امر به راه افتاده که گویا جمهوری اسلامی نه تنها هیچ مشکلی در بازپرداخت بدهیها ندارد، بلکه "ارز اضافه" هم دارد و حتی لگر "درآمد نفت" هم نباشد این رژیم به راحتی قادر به رفع و رجوع قرضها در مدتی معین خواهد بود.

اما برغم این تبلیغات موضوع "بحران بدهیهای" جمهوری اسلامی در محافل خارجی و داخلی به یک بحث جدی تبدیل شده است. تا جائیکه این محافل گاهها با گوشزد کردن گوشه هایی از وضع اقتصادی رژیم و اوضاع مالی آن، از بحران بدهیها بعنوان یک "مشکل ملی" و "تکران کننده" یاد میکنند که از برخی جهات در تاریخ ایران "بی سابقه" بوده است. برخی پا را حتی از این حد هم فراتر گذارده و "زیا افتادن" و "بفرجامی" رژیم کنونی در اثر مشکلات اقتصادی را به همیانگیهای خود هشدار میدهند.

البته صرف مسئله قرض خارجی در تاریخ معاصر کشور ما بی سابقه نیست. ایران برغم ثروتها و منابع بیکران به خاطر استعمار و سیاستهای نواستعماری و رژیمهای فاسد و دست نشانداده، در غالب اوقات از کشورهای مقروض به شمار میرفته است.

اولین قرضهای خارجی در تاریخ ایران به ۱۰۵ سال پیش یعنی دوره سلطنت ناصرالدین شاه باز می‌گردد. در آن سال به خاطر لغو امتیاز تنباکو توسط حکومت که در اثر فشار جنبش مردمی صورت گرفت، شرکت انگلیسی "تالبوت" ۵۰۰ هزار لیره غرامت خواست. در توافق با انگلیسیها رژیم قاجار با گرفتن وامی به اندازه خسارت و با بهره ۷٪ قرضیه را خاتمه داد. از آن پس در دورتهای مختلف به درجات متفاوت ایران در سلك کشورهای مقروض قرار داشته است.

در رژیم پهلوی نیز سلاح قرض علاوه بر تمام روشهای دیگر نواستعماری همواره برای غارت بیشتر خلقهای تحت ستم و منابع کشور مورد استفاده

پروسه با توجه به دو فاکتور نخست آن است.

با در نظر گرفتن ورشکستگی مالی رژیم و تداوم بحران شدید اقتصادی، امروز دیگر افکندن به ورطه هولناک قرضهای پایان ناپذیر، نظیر کشورهای امریکای لاتین و آفریقا امری دور از انتظار نیست. حقیقتی که بدون شک عواقب اقتصادی - سیاسی و اجتماعی هولناک آن به شکل فقر و وابستگی هرچه فزونتر گریبان نسلهای آینده را نیز خواهد گرفت.

برای نمونه لازم است اشاره شود که بنا به برخی ارزیابیهای کارشناسان اقتصادی رژیم، با توجه به میزان قرض کنونی و با توجه به اینکه درآمد ارزی حاصل از صادرات غیر نفتی ایران حدود سه میلیارد دلار ارزیابی میشود، اگر رژیم کل درآمد صادرات غیرنفتی را به بازپرداخت بدهی‌هایش اختصاص دهد حداقل ده سال طول خواهد کشید تا بدهی‌های کنونی خود را بدون هیچ تغییری در آنها بپردازد. بنا به همین آمار اکنون بدهی سرانه در ایران با فرض سسی میلیارد دلار قرض به پانصد دلار برای هر نفر بالغ میشود یعنی هر یک از آحاد این کشور اکنون پانصد دلار مقروضند و با ادامه این روند هر روز بر میزان آن افزوده میشود. آنهم در حالیکه درآمد سرانه در ایران اکنون با احتساب قیمت هر دلار ۲۰۷۵ تومان به زحمت به ۱۸۰ دلار میرسد. از اینجاست که برای توده‌هایی که تا سالیان دراز قربانی اصلی این جنایت و غارتگری خواهند بود، ضرورت کنکاش در چگونگی این پروسه امری لازم است که باید مورد توجه اساسی قرار گیرد.

در واقع بررسی ماهیت قرضهای خارجی و همچنین بررسی منافع معین و سیاستهایی که جمهوری اسلامی با اتکا بر آنها تنها در چنین مدت کوتاهی ایران را تبدیل به یکی از کشورهای مقروض کرده ضرورتی است که توضیح آن از نقطه نظر جنبش رهپویان کثونی بسیار حیاتی است. چرا که توضیح سیاستهایی که در این پروسه توسط جمهوری اسلامی و خامنه‌ای غریب‌اش در ایران به پیش برده شده نمایانگر یکی از مکتب‌های وابستگی بوده و همچنین چهره رژیم کنونی را به عنوان رژیمی که با تمام قوا مشغول در روزگی در آستان سرمایه جهانی است، هرچه روشنتر افشاء خواهد نمود.

نخستین سوالی که در این زمینه مطرح می‌باشد عبارت از این است که اصولاً "استقراض" چیست و چگونه و تحت چه ضرورت‌های مشخصی در جهان امروزی مسئله قرض پیشاروی دولتها قرار می‌گیرد. تلقی‌ای که توسط بورژوازی رواج داده میشود، این است که اینگونه وامها را اعطای بخشی از درآمدها و سرمایه‌های کشورهای "ثروتمند" یعنی متروپلها به کشورهای درحال توسعه" به منظور کمک" به "رشد اقتصادی" آنها می‌خوانند.

اما واقعیت استقراض چیز دیگری است. برای روشن شدن این مطلب میتوان

به تحلیلی که لنین در مورد امپریالیسم و صدور سرمایه ارائه میدهد رجوع کرد. او در مبحث مربوط به صدور سرمایه با آمار و ارقام ثابت میکند: آنچه ضرورت صدور سرمایه را بوجود می‌آورد این است که سرمایه داری در معنوی از کشورها پیش از حد نضج یافته" و عرصه بکار انداختن سرمایه " سودآور" (در شرایط عقب ماندگی کشاورزی و فقر توده‌ها) تنگ شده است. (امپریالیسم بمثابه بالاترین مرحله سرمایه داری منتخب آثار لنین یک جلدی صفحه ۲۱۴)

در همین بخش از رساله فوق می‌خوانیم "مادامی که سرمایه داری به حالت سرمایه داری باقی است سرمایه اضافی به مصرف ارتقاء سطح زندگی توده‌های کشور معین نرسیده (زیرا این امر موجب تنزل سود سرمایه داران میشود). بلکه به مصرف ترقی سود از طریق صدور سرمایه به خارج یعنی به کشورهای عقب مانده خواهد رسید." (همان صفحه)

در نتیجه با اتکا به تحلیل علمی لنین از واقعیت فوق روشن می‌گردد که برخلاف تبلیغات بورژوازی جهانی در مورد اعطای وام و سرمایه بعنوان "کمک" به کشورهای نیازمند در جهت "بازسازی" و "رشد اقتصادی" آنها، پرداخت وام پروسه انتقال بخشی از سرمایه اضافی متروپلهاست که در این کشورها "عرصه به بکار انداختن" و "سودآوری" آنها تنگ شده است و سرمایه داران با صدور این سرمایه اضافی به نقاط دیگر که در آنها میزان سرمایه اندک و نیروی کار و منابع اولیه ارزان است، نرخ سودآوری سرمایه‌های خود را بالا می‌برند. نگاهی به واقعیت زیر، حقیقت موضوع را آشکارتر میکند. مطابق آمار اقتصادی بخش اعظم تولید ناخالص ملی جهان متعلق به کشورهای متروپل است. این کشورها هر ساله بخش چشمگیری از تولید ناخالص ملی خود را به کشورهای دیگر (بویژه جوامع تحت سلطه) صادر میکنند. به طور مثال رقم صادرات در مقایسه با تولید ناخالص ملی در مورد آلمان ۲۴/۸٪ یعنی معادل با یک چهارم کل تولید ناخالص ملی این کشور است.

اگر تمام وجه حاصل از این صادرات عظیم بخواهد تنها به اقتصاد خود این کشورها ترقی شود، این امر گذشته از عوارض محدود کننده اقتصادی - مثلا محدودیت ظرفیت اقتصادی در بازارهای یک کشور معین - در ساده ترین نتایج خود منجر به افزایش چشمگیر حجم پول داخلی و تورم افسار گسیخته خواهد شد. در این حالت با بکارگیری مکتب‌های مختلف همان مقدار پول اضافه که منجر به افزایش نرخ تورم می‌گردد به صورت سرمایه به کشورهای دیگر - عمدتاً بازار کشورهای تحت سلطه - منتقل میشود. مسلماً شکلهای صدور سرمایه متنوع است و وام یکی از اشکال آن به شمار میرود. در نتیجه آنچه که یک تنوری صحیح در مورد وامها بیان میکند عبارت از این است که وام در جهان کنونی شکلی از اشکال متنوع صدور سرمایه برای کسب سود هرچه بیشتر سرمایه گذاران است.

شده است که کنترل اقتصادی - سیاسی کشورهای مقروض آشکارا و به نحو چشمگیری از گذشته در اختیار امپریالیستها قرار گیرد. مطالعه شیوه پرداخت این قرضها نشان میدهد که در دهه های اخیر به موازات تشدید بحرانهای اقتصادی نظام سرمایه داری، بویژه در کشورهای تحت سلطه و گرایش و اجبار به اخذ وام توسط دولتهای نامبرده، این امر همواره با شروط تحمیلی کم و بیش یکسان و سختی همراه بوده است. مکانیسم پرداخت این وامها چه به صورت مستقیم و از سوی دولتهای امپریالیستی و چه به صورت دیگر توسط بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، دولتهای وام گیرنده را ملزم به اجرا و عملی کردن یک رشته تغییرات اساسی در اقتصاد کشورهای خود بدون در نظر گرفتن منافع و اراده عمومی مردم کرده است.

برخی از شروط و توافقات حکم بر این اعتبارات از این زمره اند:

اجرای سیاست درهای باز و عدم اعمال سیاستهای حمایت از صنایع داخلی، حذف تدریجی موانع گمرکی و واردات (*بیشتر - البته وارداتی که نوع آنها را هم اکثرا الزامات بازار سرمایه داری و منافع طرف صادر کننده تعیین میکند - تثبیت نرخ ارز که همواره با کاهش شدید ارزش پول داخلی و در نتیجه با تورم افسار گسیخته همراه است. اعطای امتیازات و تسهیلات مختلف برای سرمایه گذاریهای خارجی. کاهش هزینه های دولت ها در مواردی نظیر بهداشت، آموزش و پرورش، حمل و نقل و ارتباطات و سپردن تدریجی آنها به دست بخش خصوصی. پائین آوردن و یا ثابت نگاه داشتن عمومی دستمزدها، حذف تدریجی سوبسید از روی کالاهای اساسی و الخ.

در نتیجه در جوامع وابسته ای نظیر ایران که صاحب اقتصادهای تک پایه ای هستند و بخش اعظم صادرات آنها را نفت، کاکائو، چای، قهوه و غیره تشکیل میدهد، اجرای شروط فوق پیامدهای اقتصادی خاتمه خراب کن - تری به بار می آورد.

در این رابطه باید توجه داشت که در کشورهای مقروض و با اقتصادهای تک پایه ای، افزایش روزافزون قرضها و بهره آنها همواره با سیر کاهش قیمت فرآورده های اقتصادی آنها در بازارهای جهانی مولجه بوده است. به بیان دیگر امپریالیستها نه تنها نرخ بهره وامهای خود را مرتبا بالا میبرند، در هماتحال با کنترل بازارهای جهانی قیمت فرآورده های کشورهای مقروض که با اتکا به آنها باید این وامها را بپردازند نیز در سطح دلخواه نگاه میدارند. در نتیجه کشورهای مقروض تحت تاثیر چنین شرایطی در

* - در رابطه با این وامها بخصوص باید توجه داشت که آنها عمدتا بصورت پول نقد نیستند. اعتباراتی هستند که باید در رشته های مورد نظر وام دهندگان به کار بیفتند. از جمله واردات کالاهایی که خود وام دهندگان تعیین مینمایند.

در شرایط کنونی وامها گرچه تحت عنوان کمک و "استفاده از سرمایه خارجی" و کمک به رشد اقتصادی جنوب توسط شمال توجیه میشوند، اما در عمل کشورهای وام دهنده را هرچه ثروتمندتر ساخته و استیلای اقتصادی - سیاسی آنها به کشورهای تحت سلطه را استحکام میبخشد. تجربه تکنونی این وامها نشان میدهد که وام گیرندگان حتی تا چند برابر وامهایی را که گرفته اند باز پس داده اند. اما هنوز هم چند برابر اصل این وامها را بدهکارند.

بنا به آمار بانک جهانی کل قروض کشورهای توسعه نیافته که در سال ۱۹۷۴ معادل ۱۱۳ میلیارد دلار بود، در عرض ۱۰ سال به ۸۵۹ میلیارد دلار رسیده است و این در حالی است که بانک جهانی که کنترل آن اساسا در دست امپریالیسم امریکاست، طی ۱۰ سال گذشته از بابت قرضهای داده شده ۱۳۳۳ میلیون درآمد داشته است. یعنی نزدیک به ۱۲ میلیون دلار در هر ماه. آمار بانک جهانی در این زمینه مؤید آن است که مجموع بدهیهای خارجی کشورهای مقروض در سال ۱۹۸۲ حدود ۸۵۰ میلیارد دلار بوده است. از آن زمان تا کنون این کشورها بابت بدهیهای خود بیش از ۱۵۰۰ میلیارد دلار پرداخته اند. اما هنوز ۱۸۰۰ میلیارد دلار بدهی دارند. از سوی دیگر تنها در یک سال اخیر بیش از ۴۰۰ میلیارد دلار بر بدهی کشورهای در حال توسعه افزوده شده است. در حالیکه آنها سالانه تنها ۸۰ - ۷۰ میلیارد دلار از کمکهای جهانی - یعنی همان سرمایه های امپریالیستی - را جذب میکنند. همچنین دولت انگلیس تنها از بابت بهره مطالبات خود از کشورهای مقروض در سال ۱۹۹۰ حدود ۴ میلیارد دلار بیشتر از میزان وامی را که در همان سال به آنها داده، بدست آورده است. در همین سال مبلغ یک میلیارد پوند تنها به خاطر عدم پرداخت به موقع قرضها به خزانه انگلیس واریز شده است.

از سوی دیگر امروز این واقعیاتی اجتناب ناپذیر است که میزان و شدت فقر در کشورهای تحت سلطه با میزان بدهیهای خارجی این کشورها ارتباط لاینفک پیدا کرده است. کشورهای آفریقایی و امریکای لاتین از زمره مقروض ترین ها هستند. اکنون هر فرد جامائیکایی ۱۷۰۰ دلار، هر آرژانتینی ۱۵۶۰ دلار، هر مکزکی ۱۳۰۰ دلار، هر برزیلی ۸۰۰ دلار و هر تاتزانیایی ۱۰۰ دلار بدهکار است. این در حالی است که میزان متوسط درآمد سرانه در این کشورها بسیار ناچیز بوده و به هیچ رو قابل مقایسه با ارقام فوق نمیباشد. در همین رابطه آرژانتین چهار سال و شش ماه، مکزیک چهار سال و دو ماه، برزیل چهار سال و دو ماه و تاتزانیای سه سال و چهار ماه باید تمام درآمد حاصله از صادرات خود را بپردازند تا دیگر مقروض نباشند. در نتیجه فقر شدیدی که در سال ۱۹۷۰ در امریکای لاتین ۹۰ میلیون نفر را در برمیگرفت، در سال ۱۹۸۰، ۱۲۰ میلیون نفر و تا سال ۲۰۰۰ شامل حال ۱۷۰ میلیون نفر خواهد شد.

در کنار بهره های کمرشکن، شروط ظالمانه حاکم بر وامها به آنجا منجر

چنبره فقر و وابستگی هر چه بیشتر غوطه میخورند. مطابق گزارشات منتشره در حالیکه طی ۱۵ سال گذشته بر نرخ بین المللی بهره مرتب افزوده شده، در همانحال ۸۸ کشور از ۵۵ کشور فقیر و اکثراً مقروض آفریقائی که اقتصاد آنها منکی به فروش چای، کاکائو و قهوه است در همین مدت با کاهش نرخ فرآورده های خود در بازارهای جهانی حتی به میزان ۲۰٪ مواجه شده اند. امری که آنها را ناتوان از پرداخت به موقع قرضهای خارجی هرچه بیشتر در گرداب وابستگی و فقر فرو میبرد. (*)

از مجموع آنچه گفته شد چند نتیجه اساسی در مورد وامهای خارجی و عملکرد آنها برمی آید. نخست آنکه این وامها پیش از آنکه نیاز کشورهای وام گیرنده باشد، ضرورت کاستن از حدت تراکم سرمایه های امپریالیستی در خود کشورهای متروپل و نیاز به صدور آنها برای سودآوری بیشتر و افزایش امکان غلبه بر بحرانهای اقتصادی در این کشورهاست.

دوم آنکه این وامها به خاطر ماهیت وام دهندگان و مکتبیزم و شروط تعمیلی لخذ آنها به هیچ رو گشاینده مشکلی از کشورهای وام گیرنده نیست و تنها آنها را فقیرتر و وابسته تر میکند و سوم آنکه مطالعه پروسه بسیاری از این قرضها نشان میدهد که کشورهای تحت سلطه یا وجود منابع و ثروتهای بسیار توسط امپریالیستها در موقعیتی قرار میگیرند که نخست باید قرض کنند. سپس این قرضها در جریان یک مکتبیزم کاملاً کنترل شده و مشخص در راستای منافع قرض دهندگان به اقتصاد بیمار این کشورها تزریق میشود و در غالب موارد به علت عدم امکان پرداخت بموقع، کشورهای مقروض بیش از گذشته در چنگال فقر، وابستگی و غارتگران بین-المللی گرفتار می آیند.

اکنون با تعمق بر نیاز و ضرورتی که در سطح بین المللی مسئله استقرار را ایجاب میکند و توضیح چگونگی و عملکرد وامهای خارجی میتوان به طور مشخص به بررسی این پروسه در مورد جمهوری اسلامی پرداخت. مطالعه روند بحران کنونی بدهیها در رژیم جمهوری اسلامی آشکارا مبین آن است که این رژیم در جهت پیشبرد سیاستهای سرمایه داری جهانی - امپریالیسم - ایران را به یکی از کشورهای مقروض جهان تبدیل نمود.

دریافت وامهای خارجی رسماً در بنبوحه برنامه اول بازسازی آغاز شد. تا آن زمان مقامات جمهوری اسلامی مدعی بودند که ایران هیچگونه قرض خارجی ندارد. گرچه کوتاه زمانی بعد در چارچوب اختلافات درونی هیئت حاکمه رفسنجانی فاش کرد که میراث دار ۱۲ میلیارد دلار بدهی از دولت موسوی تحت عنوان اعتبارات پرداخت شده برای واردات کالا است.

۵- در مورد ایران بعنوان یکی از کشورهای صاحب اقتصاد تک پایه ای که اساساً منکی به فروش نفت است بعداً توضیح داده خواهد شد.

به هر رو مجلس رژیم با تصویب و توصیه شخص خمینی "جنب" ۲۵ تا ۲۰ میلیارد دلار سرمایه خارجی از "شیاطین" بزرگ و کوچک را در چارچوب برنامه اول منظور نمود. ظاهراً این سرمایه ها قرار بود که در مدار تولید و رشد اقتصادی قرار گیرند. گفته میشد که این اعتبارات، نجات بخش اقتصاد راکد و بحران زده ایران پس از جنگ هستند. بسا این سرمایه ها چه کارخانه ها که میبایست ساخته شود، چه پروژه های عظیم تولیدی که میبایست به راه افتد و در یک کلام میبایست صدمات ناشی از هشت سال جنگ با عراق از قبل این اعتبارات بهبود یابد. این قرضها به واقع یکی از ارکان برنامه اقتصادی رفسنجانی بود. وی اطمینان میداد که اکثر اعتبارات پیش از رسیدن پروژه ها به سود دهی و افتادن در خط تولید بازپرداخت نخواهند شد و منابع اعتبار دهنده خارجی تنها با اتمام پروژه ها و افتادن آنها در خط تولید است که از محصول بدست آمده، اصل و بهره وامها را بازخواهند ستاند. "یوزانس" و "بای بک" و..... اصطلاحاتی بودند که به کرات در آن زمان در توجیه چگونگی "مصرف قرضهای خارجی" از سوی سران رژیم به کار گرفته میشد.

با این تبلیغات، هیئت حاکمه ظرف مدت کوتاهی میلیاردها دلار به صورت "وام" و "اعتبار" از منابع مالی و دول رنگارنگ امپریالیستی به اقتصاد بحران-زده ایران تزریق کردند تا آنجا که رفسنجانی در مصاحبه با "اطلاعات بین-المللی" مورخ مرداد ماه اعتراف کرد "در چهار سال اول برنامه ۶۲ میلیارد خرج کرده ایم که ۲۰ میلیاردش قرض از خارج بوده است".

بخش اعظم این اعتبارات با بهره های کمر شکن نه در خط تولید بلکه مصروف واردات کالاهای لوکس مصرفی ای شد که هیچگونه بازتولید و جایگزینی در پی نداشت. به طور مثال در سال ۷۱ مطابق آمار وزارت صنایع سنگین رژیم ۳۶ هزار اتومبیل وارد کشور شد. یعنی ماهی ۳۰۰۰ و روزی ۱۰۰ اتومبیل. در حالیکه میزان ارزی که به طور متوسط بابت هر اتومبیل صرف میشد، ۵۰۰۰ دلار تخمین زده میشود، آنوقت روشن میگرد که جمهوری اسلامی در سال ۷۱ تنها روزی نیم میلیون دلار برای واردات اتومبیل پرداخته است. بدون آنکه این واردات منجر به هیچگونه تولیدی شده باشد. از آن گذشته تنها یک کسب بسیار مرفه از مزایای آن استفاده کرده - اند.

از سوی دیگر همانطور که گفته شد یکی از شروط مصرف این اعتبارات کسرتش "بازار آزاد" است. امری که مستلزم آزاد کردن نرخ ارزهای خارجی به بهای سقوط خانه خراب کن پول داخلی بود. این فرآیند باعث شد که در آغاز مصرف اعتبارات بسیاری از پیمانکاران دولتی بهای اعتبارات دریافتی در سالهای ۷۰-۶۸ را به دلاری ۷ تومان به بانک مرکزی پرداختند. در حالیکه در هنگام آغاز مهلت پرداخت (یعنی سال ۷۱) رژیم میبایست همین ارزهای مصرف شده ۷ تومانی را به قیمت ۲۵۰ تومان و بالاتر به منابع اعتبار دهنده بازپرداخت کند.

دری نجف آبادی رئیس کمیسیون برنامه و بودجه جمهوری اسلامی هنگام تصویب کلیات برنامه دوم در مصاحبه ای گفته است که در برنامه اول بازسازی، هزینه ها ۱۲۰ میلیارد دلار برآورد شده بود. مطابق اظهارات او میبایست ۸۰ میلیارد دلار از نفت، ۲۰ میلیارد دلار از صادرات غیر نفتی حاصل شود و حدود ۲۰ میلیارد دلار بقیه نیز قرض گرفته شود. او اضافه میکند که در عمل با سقوط قیمت نفت درآمدها از ۷۴ میلیارد دلار بیشتر نشد. دری نجف آبادی در ادامه بطور ضمنی اعتراف میکند که در پایان برنامه اول، جمهوری اسلامی حداقل ۴۶ میلیارد دلار قرضه خارجی را بر ایران تحمیل کرده است.

برغم ارائه این ارقام که حاکی از میزان چشمگیر قرضه‌هاست، رهنجانی در ادامه مصاحبه با "اطلاعات بین المللی" مطرح میکند که تنها در چهار سال اول برنامه ۳۰ میلیارد دلار قرض خارجی گرفته شده است و ادامه میدهد که گویا رژیم اکنون "ارز اضافه" هم دارد که روی دستش مانده است. با وجود این ادعای رهنجانی اما، یکی از مقامات سازمان ملل در کوران قسط بندی مجدد این بدهیها به منابع خارجی عنوان میکند: تصویری که آندی پیدا میکند این است که ایراتیها نمیدانند چقدر قرض دارند. برای نیل به واقعیت میزان دقیق بدهیهای جمهوری اسلامی بدنیست اشاره شود که یکی از مقامات دولتی متخصص در امور باتکی میزان بدهیهای خارجی رژیم را ۷۰ میلیارد دلار برآورد کرده است. از قول همین فرد گفته شده که میزان تمام حق الزحمه ها و رشوه خوریها و کمیسیونهای مقامات بلندپایه دولتی در طول حکومتشان به ۸۰ میلیارد دلار یعنی بیش از میزان کل بدهیهای ایران بالغ میشود.

با توجه به آنچه ذکر شد، در نتیجه اتکا به استقراض خارجی نه تنها "بازسازی" و "رشد اقتصادی" و تولید بیشتر حاصل نشد بلکه در پایان برنامه اول صورت مسئله "بیمون خارجی" تبدیل به معضل چگونگی بازپرداخت این قرضه‌های سنگین و تن دادن هرچه بیشتر به شروط اسارت بار منابع قرض دهنده شد. تداوم رکود اقتصادی و ورشکستگی مالی، شکست کامل برنامه های اقتصاد "بازار آزاد" رشد روزافزون تورم و بیکاری و سایر مصائب اجتماعی دست به دست بدهیهای سنگینی داد که باید با بهره های نجومی بازپرداخت گردند.

بالاخره رژیمی که تا خرخره زیر بار مصائب و مشکلات اقتصادی و سیاسی دست و پا میزد و هر آن با انفجارهایی نظیر مشهد و اراک و شیراز و قزوین دست و پنجه نرم میکرد به مدد حمایتهای خارجی موفق به تمدید مهلت بازپرداخت و امها شد.

سران رژیم این امر را به عنوان يك "موفقیت" جا زدند. اما مروری به چگونگی تمدید این وامها و میزان بهره ای که جمهوری اسلامی باید به

برای نمونه رسالت ۲۹ مرداد ماه در مورد قرضها ضمن اشاره به اینکه ۲۳۰ میلیارد دلار از قرضه های امروز کشور که به صنعت تزریق شد ۷ توماتی است" ادامه میدهد که دولت آنها را باید به "ارز ۲۵۰ توماتی" پس بدهد.

در عین حال در پروسه اخذ اعتبارات، بسیاری از این مبالغ مصروف ریخت و پاشها و تجملات بیحد و حصر رژیم و سرمایه داران شد. بودکرسی فاسد حکومتی و سرمایه داران وابسته بویژه بخش خصوصی به برکت ارزهای وارداتی سودهای نجومی به جیب زدند و ثروتهای کلان آندوختند و حسابهای بانکیشان در خارج کشور را بیش از پیش انباشتند. بنابه برخی گزارشات میزان کمیسیون ها و "حق الزحمه های" سران رژیم و وابستگانشان هنگام عقد پیمانتهای ارزی با منابع داخلی و خارجی به میلیاردها دلار سر میزند.

از سوی دیگر سقوط قیمت نفت در بازارهای جهانی در شرایطی که این بازارها اساسا توسط امپریالیستها و بر طبق منافع شرکتهای چند ملیتی کنترل میشوند، ضربه دیگری را به درآمدهای ارزی جمهوری اسلامی وارد ساخت. سقوط بهای نفت در حالیکه اقتصاد رژیم عمدتا متکی به فروش این ماده می باشد باعث شد که تکلیف باز پرداخت بموقع بدهیها از قیل روشن گردد.

نه تنها پیش بینی های مبالغه آمیز مقامات حکومت برای تثبیت قیمت نفت در سطح بشکه ای ۲۱ دلار متحقق نشد، بلکه در پایان برنامه اول به میزان چشمگیری از درآمد نفت رژیم که با اتکاء به آن پرداخت بدهیهای خارجی پیش بینی شده بود، کاهش یافت.

به گفته عادلین رئیس کل سابق بانک مرکزی رژیم در فاصله سالهای ۷۲-۷۶ به علت کاهش چشمگیر قیمت نفت در بازارهای جهانی - و با وجود حراج نفت توسط جمهوری اسلامی - ۹,۵ میلیارد دلار کمتر از آنچه که مجلس در برنامه پنج ساله پیش بینی کرده بود، عاید رژیم جمهوری اسلامی شد.

بالاخره در پایان سال ۷۲ و زمزمه تاخیر در بازپرداخت بدهیهای معوقه ایران در دستگاههای تبلیغاتی خارجی و داخلی گوشه ای از ابعاد فاجعه بدهیهای ایران و میزان و چگونگی آن از پس پرده بیرون افتاد. تا کنون از ارقام مختلفی راجع به میزان دقیق کل بدهیهای بلند مدت و کوتاه مدت رژیم ذکر به میان آمده است.

رئیس کل معزول بانک مرکزی رژیم یعنی عادلین در مصاحبه با روزنامه های حکومتی اعلام نمود که مجموع کل بدهیهای کوتاه و بلند مدت ایران ۱۹-۱۸ میلیارد دلار است. ارقام غیر رسمی داده شده از درون خود رژیم میزان این بدهیها را ۳۰ تا ۴۰ میلیارد دلار برآورد میکنند.

صاحبان اعتبار بپردازد، نشان میدهد که این باصطلاح موفقیتها تنها به اعتبار حراج آینده کشور تامین گردیده است.

مطابق اظهارات خود مقامات رژیم، جمهوری اسلامی موفق شده که میلیاردها دلار از قرضهاتی که مدت بازپرداخت آنها به سرآمده را تمدید کند. در چارچوب توافق جدید، جمهوری اسلامی پرداخت خسارت آن بخش از بدهیهای خود که تضمین دولتی دارد را قبول کرده است. بدین معنی که رژیم پس از یک دوره تنفس دوساله - که معولا در عرف بین المللی ۴ - ۲ ساله است - از سال ۹۶ پرداخت خسارت وارده به موسسات تابع دولتهای وام دهنده را آغاز میکند. جمهوری اسلامی متعهد شده که وام و بهره این وامها را دوباره قسط بندی کرده و در یک دوره ۱ ساله پس دهد. دولتهای امپریالیستی آلمان، ژاپن، سوئیس و اتریش مجموعا با ۱ میلیارد دلار در رأس طلبکاران قرضههای کوتاه مدت جمهوری اسلامی هستند.

در توجیه چگونگی این بحران بدهی رفسنجانی در ادامه مصلحیه با اطلاعات بین المللی "مرداد ماه میگوید: در برنامه اول علیرغم مشکلاتی که بود، به این نحو سرمایه آوردیم - منظور استقراض از منابع امپریالیستی است - در مورد حل مسئله معوقه ها هم یک اتفاق دیگری افتاد که البته برای ما ناخواسته بود، ولی اتفاق افتاد و بد هم نبود. با نرخ ارزانی دوباره آمدیم ۵-۴ سال آنها را تمدید کردیم. تمدیهای ما به طور معادل، با نرخ ۵٪ است و این نرخ برای داخل کشور یا نرخ بالای ۲۰٪ است. ما حدود ۸-۷ میلیارد و شاید ۱۵-۱۰ میلیاردش را نهایتا تمدید میکنیم. این هم باز استفاده از سرمایه خارجی است" (!?)

اما برای درک چگونگی "استفاده از سرمایه های خارجی" که رفسنجانی از آن دم میزند و برای درک معنای واقعی آن بهتر است به روزنامه کوریه اترناسیونال رجوع کنیم. روزنامه فرانسوی کوریه اترناسیونال در کوران قسط بندی مجدد این وامها چگونگی "استفاده" رژیم جمهوری اسلامی از این سرمایه ها و ترخ ارزان بهره و کارمزدی که رژیم باید بپردازد را چنین ارزیابی میکند: "ایران ۵/۲۵ میلیارد دلار قرضه کوتاه مدت را زمان بندی کرده و باید در ۷ سال بپردازد. ایران باید بابت اصل و فرع، ۱۱۴ میلیارد فرتاک یعنی معادل ۲۱ میلیارد دلار پرداخت کند."

بدین ترتیب روشن میشود که بابت تمدید قرضههای اولیه اکنون رژیم باید قریب به ۱۶ میلیارد دلار تنها بابت بهره و کارمزد و دیرکرد و به حساب خلقهای ما به جیب منابع امپریالیستی سرازیر کند. اینهم استفاده خوب "جناب رفسنجانی از سرمایه های خارجی."

نتیجه سیر در سیکل بی انتهای پرداخت بهره برای اصل و فرع استقراض - های کلان جمهوری اسلامی، این است که به تائید اکثر منابع خارجی

بدهیهای معوقه با بهره ۲۰ - ۱۵ درصدی رژیم اکنون به بدهیهای بلند ۵ تا ۱۰ سال با بهره سنگین تر بدل شده اند. کار تا آنجا پیش میرود که مجلس شورای اسلامی در هنگام تصویب کلیات برنامه ۵ ساله دوم برای چاره - جوئی این بحران دولت را موظف میکند - البته بر روی کاغذ - که بازپرداخت اصل و فرع بدهیها را طوری تعیین کند که میزان کل آنها تا پایان برنامه دوم بیشتر از ۲۵ میلیارد دلار نباشد.

اکنون میتوان به پاسخ نسبتا روشنی در مورد بدهیهای جمهوری اسلامی و اینکه این رژیم در راستای کدام سیاستها و منافع معین امروز مملکت را به چنین اوضاعی سوق داده، دست یافت.

تمامی شواهد نشان میدهند که رژیم جمهوری اسلامی به رغم تسلیم ادعایش در توجیه استقراض مبنی بر "رشد اقتصادی" و تولید بیشتر نه بر اساس نیازهای واقعی مردم و منافع جامعه، بلکه بر مبنای ضرورتها و نیازهای نظم سرمایه داری جهانی و منافع سرمایه داران، کشور ما را در مدت کوتاهی در زمره کشورهای مقروض و اسیر در آورده است. در نتیجه سران این رژیم یکی از بزرگترین جنایات تاریخ مملکت را بر علیه توده های محروم مرتکب شده اند. آنها در یک پروسه کوتاه مدت و در جریان توطئه - ای آشکار نه تنها حال بلکه آینده مملکت را هم به طور آگاهانه به تاراج داده اند و چشم انداز هرگونه کشایشی در زندگی سراسر رنج زحمتکشان را تا آینده ای نامطمون تیره و تار ساخته اند.

با این توصیف روشن است که این معضل نیز همانند بسیاری دیگر از معضلاتی که توسط جمهوری اسلامی در جامعه ما بوجود آمده است، با هیچ درماتی جز یک انقلاب اجتماعی بر علیه تمامی مناسبات و روابط پوسید - سیاسی - اقتصادی موجود، قابل التیام نیست.

ع - شفق
آذر ۳۳



@@
 @
 @ با کمکهای مالی خود ما را در پیشبرد اهداف
 @ مبارزاتی مان یاری رسانید.
 @
 @
 @
 @@@

اخبار

از صفحه ۲۰

* - با وخیم تر شدن وضع اقتصادی آمریکا یکی از کارشناسان اقتصادی آمریکا به نام "آلن سینای" وضع اقتصادی آمریکا را "بی نهایت ناامید کننده" خواند. مطابق گزارش وزارت بازرگانی آمریکا این کشور با کسری تراز بازرگانی ای معادل ۹-۱ میلیارد دلار در مردانماه رویرو بوده است. این اوضاع باعث شده که برای دومین بار در تاریخ آمریکا از زمان جنگ جهانی دوم به بعد، صادرات این کشور کمتر از واردات باشد.

* - رئیس جمهور آمریکا بارنیکر به وزیر امور خارجه ژاپن هشدار داد که در صورت عدم گشایش بازارهای ژاپن به روی کالاهای آمریکایی، این کشور آماده تحمیل مجازاتهای تجاری بر علیه ژاپن است.

* - به گزارش روزنامه نیویورک تایمز آمریکا در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم تا کنون میلیونها دلار جهت حمایت از حزب محافظه کار "مکراتهای لیبرال" خرج کرده تا این حزب را در رأس حکومت ژاپن نگهدارد.

* - وزارت دفاعستری ژاپن اعلام کرد که میزان جرائم کیفری در ژاپن در طی سال ۱۹۹۳ به بیش از دو میلیون و ۳۳۷ هزار مورد رسیده که پس از جنگ جهانی دوم در این کشور بی سابقه است.

* - بر طبق گزارش جدید بانک جهانی در سال ۹۳ میزان صدور سرمایه کشورهای امپریالیستی به کشورهای "در حال توسعه" با افزایش ۲۰ درصدی به رقم ۶۵ میلیارد دلار رسیده است. آمریکا با سرمایه گذاری دو برابر نسبت به سال پیش سهم اول را در این افزایش دارد و سهم ژاپن با اتمام ۱۵٪ این سرمایه گذاریها بیاتگر یک کاهش ۸ درصدی است. مطابق این گزارش در سال ۹۳، ۱۰٪ سرمایه گذاریهای مستقیم در سایر کشورها نیز متعلق به فرانسه و انگلیس بوده است.

* - به گزارش روزنامه "ترو" ۳۷ میلیون نفر از مردم روسیه اکنون در زیر خط فقر زندگی میکنند.

* - در انتخابات اخیر نروژ که به منظور پیوستن این کشور به اتحادیه اروپا سازماندهی شده بود، ۵۲٪ مردم علیه پیوستن نروژ به این اتحادیه رأی دادند. پیش از این رأی دهندگان سوئد با اکثریت بسیار ناچیزی به پیوستن سوئد به اتحادیه اروپا رأی داده بودند.



* - پس از محاکمه دوماهه متهمین به قتل شاپور بختیار، دانشگاه فرانسه یکی از سه متهم اصلی این قتل یعنی سرحدی را تبرئه کرد. متهم دیگر یعنی علی وکیلی راد به حبس ابد و نفر سوم به ۸ سال زندان محکوم شدند. جمهوری اسلامی از حکم برائت سرحدی اظهار خوشحالی کرد و آن را نشانه ای از تلاش فرانسه برای "بهبود" مجدد روابط با جمهوری اسلامی خواند.

* - به گزارش خبرگزاری فرانسه در حالیکه خریدهای سرسام آور تسلیحاتی توسط کشورهای حوزه خلیج فارس ادامه دارد، رژیم جمهوری اسلامی ضمن هشدار به این دولتها در مورد خریدهای سنگین تسلیحاتی اعلام کرد که جمهوری اسلامی برای "حفظ تعادل" قدرت نظامی خود را بالا خواهد برد.

* - خبرگزاریها از افزایش هزینه های نظامی کشورهای خاور میانه در سالهای اخیر خبر میدهند. مطابق این گزارشات تنها در سال ۱۳۷۰ و در جریان بحران خلیج فارس بیش از ۸۸ میلیارد دلار سلاح و تجهیزات نظامی به کشورهای خاورمیانه فروخته شده است. عربستان با بیش از ۳۵ میلیارد، کویت با ۱۸ میلیارد و عراق با ۹٫۵ میلیارد دلار در رأس خریداران هستند.

* - به گفته یک کارشناس نظامی امارات متحده عربی تنها از سال ۸۹ تا کنون ۱۵ هینت مستشاری از آمریکا و فرانسه و انگلیس در بخشهای مختلف ارتش این کشور به کار پرداخته و کنترل اکثر آنها را در دست گرفته اند.

* - در جریان آخرین کنفرانس امنیت و همکاری اروپا در اوائل دسامبر، یلتسین رئیس جمهور روسیه هرگونه گسترش حوزه نفوذ ناتو از مرزهای فعلی را خطری شدید برای "صلح" خواند. او گفت که "جنگ سرد" خیلی زود ممکن است به یک "صلح سرد" تبدیل شود.

* - در چارچوب تضادهای بین دولتهای امپریالیستی در رابطه با جنگ در یوگوسلاوی پیشین، رئیس ناتو هشدار داد که اگر همچنان گرفتار "قید و بندهای سازمان مثل" باشد دیگر هرگز پیشبرد یک "ماموریت صلح" نظیر بوسنی را متقبل نخواهد شد. رئیس ناتو که در مصاحبه با یک روزنامه نروژی سخن می گفت اضافه نمود که ناتو در رابطه با بحران بوسنی "فلج" شده است. پیش از این وزیر دفاع آمریکا از وجود "اختلاف نظر" بین اعضای ناتو در مورد زمان توسل به زور در بوسنی خبر داده بود.

ایران از دریچه آمار

*- به گزارش رادیوی جمهوری اسلامی تنها در سال ۷۱ بیش از یک میلیون کارگر در سراسر کشور در اثر حوادث و بیماریهای ناشی از آلودگی محیط کار، در بیمارستانهای کشور بستری شده اند.

*- وزیر کشاورزی جمهوری اسلامی، کلاتری طی مصاحبه ای با روزنامه رسالت ۲۰ مهر اعلام کرد که سالانه بین ۳۰ تا ۴۰ درصد از محصولات کشاورزی ایران به ارزش تقریبی ۲/۵ میلیارد دلار به علت نبود کارخانه های تبدیلی و امکانات نگاهداری از بین می رود.

*- به گزارش بانک جهانی رشد تولید ناخالص ملی در ایران از ۱۰/۵٪ در سال ۱۹۹۱ به ۳٪ در سال ۱۹۹۳ سقوط کرده که مبین یک کاهش ۷ درصدی است.

*- مرکز آمار ایران اعلام کرد که بررسی خصوصیات اجتماعی- اقتصادی خاتوار در سال ۷۲ نشان میدهد که ۴۲۵۵۵ خاتوار نمونه کشور ۳۲۵۴۹ نفر جمعیت داشته اند (۱۱۰۰۱ مرد و ۴۲۲۴ زن) از جمعیت در گروه سنی کمتر از هیجده سال و ۴/۳٪ در گروه سنی ۶۵ سال و بیشتر قرار داشته اند.

*- بررسی های مرکز آمار ایران نشان میدهد که متوسط درآمد سالانه یک خاتوار در کل کشور در سال ۱۳۷۲، ۳/۶ میلیون ریال بوده در حالیکه هزینه متوسط یک خاتوار ۴/۱ میلیون ریال گزارش شده است.

*- به گفته کارشناسان علوم تغذیه میزان گندمی که در کشور در مرحله مصرف نان به ضایعات تبدیل میشود، حدود دو میلیون تن تخمین زده میشود.

*- بهروز هادی زنور عضو هیأت علمی دانشگاه تهران اعلام کرد که در فاصله سالهای ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۲ اسطح قیمتها در مناطق شهری ۱۱/۷ برابر شده است و شاخص قیمتها در برنامه اول بطور متوسط سالانه از رشدی معادل ۱۸/۷٪ برخوردار بوده است.

*- مطابق آخرین بررسی های یونسکو از میزان تیراژ روزنامه در ایران، روزانه ۱/۵ میلیون نسخه نشریه در جمهوری اسلامی منتشر میشود. در حالیکه این رقم باید در مقایسه با تعداد پاسوآدان و جمعیت کشور حداقل ۶ میلیون نسخه در روز باشد.

*- تنها در طول ماههای مرداد، شهریور و مهر ۷۳ قیمت کالاهای ضروری در ایران صد در صد گران شده است و این در حالی است که حقوق و دستمزدها کمترین افزایشی نیافته است.

*- به گزارش روزنامه رسالت تنها در شهر کوچک مکنان، امسال سیصد نفر از دانش آموزان سالهای آخر دبیرستان به علت نبود کلاس نتوانستند به مدرسه بروند.

*- به گزارش روزنامه کیهان مورخ اول مهرماه رقم سرانه مصرف گوشت در ایران از پنج گرم برای هر نفر بازهم کاهش یافته و این رقم در مورد مردم سیستان و بلوچستان به کمتر از نصف یعنی دو و نیم گرم برای هر نفر رسیده است.

*- سرانه فضای آموزشی در ایران برای هر دانش آموز ۱/۶ مترمربع میباشد، در حالیکه برای نمونه سرانه فضای آموزشی در مدارس ابتدایی ژاپن ۸/۴۵ مترمربع، راهنمایی ۱۱/۱۳ مترمربع و متوسطه ۱۳/۶ مترمربع است. همچنین به علت چند نویته بودن مدارس، پنجاه درصد دانش آموزان ایرانی در ساعت پنج بعد از ظهر به بعد به سر کلاس درس میروند. این اوقات بنابه ارزیابیهای به عمل آمده بدترین زمان برای یادگیری مفاهیم آموزشی هستند.

*- بهروز هادی زنور عضو هیأت علمی دانشگاه تهران اعلام کرد که در فاصله سالهای ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۲ اسطح قیمتها در مناطق شهری ۱۱/۷ برابر شده است و شاخص قیمتها در برنامه اول بطور متوسط سالانه از رشدی معادل ۱۸/۷٪ برخوردار بوده است.

*- در حالیکه رقم متوسط تصلف در سایر کشورهای جهان بین ۸ تا ۱۲ تصلف برای ده هزار خودرو میباشد، این رقم در ایران ۳۷۰۰۰ تصلف



*- در حالیکه رقم متوسط تصلف در سایر کشورهای جهان بین ۸ تا ۱۲ تصلف برای ده هزار خودرو میباشد، این رقم در ایران ۳۷۰۰۰ تصلف

اخبار

* - بنا به یک تحقیق که از سوی دانشجویان دانشگاه تهران صورت گرفته با کراتی سرسرم آور گوشت، آبگوشت نیز از فهرست غذاهای طبقه پانین و متوسط حذف شده است.

* - بنا به گزارشات خبرگزاری فرانسه، در تاریخ ۱۱ مهرماه دهقانان در منطقه پیرانشهر با نیروهای انتظامی رژیم به زد و خورد پرداختند. این درگیری پس از صدور حکم یک دادگاه حکومتی مبنی بر استرداد املاک دهقانان به مالکان قبلی روی داد. در جریان این زد و خورد ۲ نفر زخمی شده و ۱۳ نفر نیز دستگیر شدند. روزنامه جمهوری اسلامی با اشاره به این خبر علت این درگیری را بازگشت فتوایهای سابق و استرداد املاک آنها توضیح داده و آن را تهدیدی برای "امنیت" کشور خوانده است.

* - رژیم جمهوری اسلامی در تاریخ ۱۵ آذرماه خبر از اعدام ۱۰ تن در بندرعباس داد. اعدام شنگان به سرقت مسلحانه، راهزنی و اخذی و ایجاد ناامنی و خرید و فروش سلاح غیر مجاز متهم شده بودند. در همین تاریخ اعلام شد که در ظرف ۴۸ ساعت ۲۰ تن در سه درگیری مختلف در تهران و خراسان و کرمان کشته شده اند. فرماده نیروی انتظامی جمهوری اسلامی، سرتیپ سیف الهی این عده را "شرار و قاچاقچی" نامید.

* - به گزارش روزنامه کیهان ۴ آبانماه، در بحبوحه کمبود و کراتی سرسرم آورکالاهای اساسی ۱۰ تن مرغ در آبدان به علت عدم توزیع در بین مردم فاسد شد. علت این امر "سهل انگاری" فرمانداری اعلام شده است.

در صفحه ۱۸

* - کمیته امور اقتصادی - اجتماعی سازمان ملل متحد در ماه دسامبر با انتشار قطعنامه ای بار دیگر به نقض گسترده حقوق بشر در ایران اعتراف کرده و رژیم جمهوری اسلامی را محکوم نمود. این قطعنامه براساس گزارش ۳ صفحه ای کالیندویل نماینده کمیسیون حقوق بشر، تهیه شده است. در قطعنامه مزبور که سی و سومین مورد محکومیت جمهوری اسلامی می باشد از جمله به ترور مخالفان رژیم در خارج کشور، تداوم و تشدید آزار زنان و اقلیتهای مذهبی اشاره رفته است. قطعنامه محکومیت جمهوری اسلامی با ۶۸ رأی مثبت ۲۲ رأی منفی و ۵۶ رأی منتهع به تصویب رسید.

* - بنا به گزارشات منتشره در اواخر مهرماه نمایندگان یکی از شرکتهای بزرگ نفتی امریکا به نام "آرکو" از ایران دین کرده و با مقامات جمهوری اسلامی امکانات از سرگیری مجدد فعالیتهای بازرگانی خود در ایران را مورد بررسی قرار دادند. شرکتهای امریکائی در سالهای اخیر بزرگترین طرف خریدار نفت از جمهوری اسلامی بوده اند.

* - روزنامه امریکائی اورلاند سنتینل در مقاله ای در تاریخ ۹ اکتبر ضمن انتقاد شدید از سیاست دولتهای مختلف امریکا در مورد جمهوری اسلامی مینویسد: سیاست خارجی امریکا هیچوقت آن چیزی نیست که سیاستمداران به مردم می گویند. مثلا در مورد ایران، این روزنامه ادامه می دهد: سنوال واقعی این است که نیت دولت کلینتون چیست؟ حدس بزنید رژیم ایران از کجا پول می گیرد تا از شوروی سلاح بخرد. از کمپانیهای نفتی امریکا.

* - جنتی امام جمعه موقت تهران در مراسم آخرین نماز جمعه مهرماه به گوشه ای از غارت منابع ملی کشور توسط مقامات حکومتی اشاره کرد. وی گفت: ما خوشحال بودیم که صادرات غیر نفتی ما بالا رفته، بعد معلوم شد این صادرات که بیرون رفته دلارهای آن برنگشته است. سه چهار میلیارد دلار بوده در این وضعی که ما نیاز به دلار داریم برای نیازهای گوناگون و برای بدهکاریهایمان، جنس مردم را برمی دارند می برند خارج می فروشند پولش را همانجا یواشکی در بانکها می گذارند یا در خارج سرمایه گذاری میکنند.

* - در شهریورماه گذشته ۶ پناهجوی ایرانی به هنگام عبور از مرزهای ترکیه به سوی یونان به جرم خروج غیرقانونی از مرز دستگیر شدند. همچنین در نیمه دوم شهریورماه، ۲۱ ایرانی به جرم ورود غیرمجاز به خاک ترکیه در شهرهای "الرنه" و "ازمیر" دستگیر شدند.

برای تماس با چیدکهای فدائیان خلق ایران
با نشانی زیر مکتوب کنید.

BM BOX 5051
LONDON
WC1N 3XX
ENGLAND